

پیرامون دولت جدید خاتمی کابینه اصلاح طلبان محافظه کار

نخستین ویژگی دولت "جدید" خاتمی، که در پایان مردادماه از مجلس رأی اعتماد گرفت، آنست که این کابینه، اساساً، جدید نیست. زیرا که ترکیب آن، نسبت به دولت قبلی، تغییرات چندانی قابل توجهی نیافته و برنامه کار آن نیز، به تصریح رئیس جمهوری و غالب وزراء، همانست که در سالهای اخیر جریان داشته است.

بقیه در صفحه ۲

از رنجی که می بریم

در دنیای کنونی، برابری زن و مرد در اجتماع و محیط کار، ساعات کار معین، بهره‌مندی از امکانات رفاهی ویژه زنان، تضمین استخدام و ادامه کار زنان، دستیابی به فرصتهای برابر آموزشی حین کار، و اضافه کاری، از جمله خواستههای زنان در دنیا و بحث داغ جوامع پیشرفته است. اما در جامعه ما بجای مقاومت و مبارزه برای بوجود آوردن شرایط مناسب برای اشتغال برابر با مردان، به مقوله ازدواج از جانب اکثریت زنان محروم به عنوان یکی از اساسی‌ترین راههای فرار از مشکلات معیشتی نگریسته می‌شود. درد از کجاست؟

بقیه در صفحه ۱۱

ابوعلی مصطفی،

پرنده‌ای که به لانه بازگشته بود

ابوعلی مصطفی، دبیرکل جبهه خلق برای آزادی فلسطین روز بیست و هشتم اوت ۲۰۰۱، در دفتر کار خود، در زادگاه خود، به دست نیروهای اسرائیلی ترور شد.

صفحه ۱۷

معرفی کتاب

شورشیان آرمانخواه ناکامی چپ در ایران

صفحه ۱۸

اتحاد کار

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
شماره ۸۹ سال هفتم شهریور ۱۳۸۰

گسترش تهاجم حکومت اسلامی به حقوق مردم



در فاصله یکماه گذشته تهاجم همه جانبه حکومت اسلامی به مردم و ایجاد جو رعب و وحشت در هر کوی برزن، ابعاد بیسابقه یافته است. نیروی انتظامی به همراه قوه قضائیه، برای اجرای احکام شرعی، بساط شلاق و سنگسار و اعدام و بریدن دست و پا را در سطح شهرها برپا کرده اند. ظاهراً هدف از اجرای علنی احکام، مبارزه با فسادکاران و خلافکاران است. اما آنچه در پشت پرده این نمایش موحش دنبال می‌شود نشان دادن قدر قدرتی دولتمردان مذهبی و گسترش رعب و وحشت در جامعه و پاشیدن خاکستر یأس و سکوت بر جامعه است.

رئیس قوه قضائیه چند ماه پیش با صدور حکمی از قضات خواست تا با استفاده از احکام شرع اسلام، از حدود و قصاص و تعزیر اسلامی به شکل جدی و گسترده استفاده کنند. وی مجدداً در ۲۰ مرداد ماه در جلسه‌ای در شاهرود اعلام کرد که در هماهنگی با فرمانده نیروهای انتظامی و با حکم فرمانده کل قوا، خامنه‌ای، حدود و مجازاتهای اسلامی به اجرا گذاشته خواهد شد و از شروع آن در بیش از ده استان کشور خبر داد. وی اعلام کرد که در این راه به حرف هیچ یاهوگوئی که بخواهد در روزنامه‌ها از این مساله علیه نظام استفاده کند گوش نمی‌دهد. چند روز بعد نیروی انتظامی قم اطلاعیه صادر کرد و ضمن برشمردن "مصادیق اشاعة هرگونه فرهنگ مبتذل غربی" اعلام کرد که به شدت با "خاطیان" مقابله خواهند کرد. به دنبال سخنان شاهرودی و انتشار این اطلاعیه دستگیری جوانان در سطح شهرها آغاز شد. بستن جوانان به تیر چراغ برق یا درخت و شلاق زدن آنها و اجرای احکام اعدام در ملاعام به نمایش روزانه تبدیل شده است.

بقیه در صفحه ۲

□ وزیر جدید اقتصاد کیست؟

صفحه ۵

□ وقتی که اصلاح طلبان حکومتی از شمشانی دفاع می‌کنند!

صفحه ۶

□ ۱۰ شهریور، ۱۷ شهریور و داستان دو شکست!

صفحه ۷

□ شلاق و شکنجه در هر کوی و برزن

صفحه ۸

□ بلایای آسمانی و مصایب زمینی

صفحه ۱۰

● تنها چاره جنایتکار، نشان دادن معترضین

صفحه ۱۴

● سومین کنفرانس جهانی ضد نژادپرستی

صفحه ۱۵

● امپریالیست بودن و راضی از آن!

صفحه ۱۶

گسترش تهاجم حکومت اسلامی به حقوق مردم

از صفحه یک بدین ترتیب جناح خامنه‌ای پس از تعطیل کردن روزنامه ها، سرکوب رادیکالهای اصلاح طلبان و زندانی کردن فعالین دانشجویی و ملی-مذهبی‌ها، اکنون به مقابله رودررو با مردم و بویژه جوانان رو آورده است تا با ایجاد رعب و وحشت، هر صدای مخالفی را خاموش کرده و حیات رژیم مذهبی خود را تداوم بخشد.

از زمان شروع اجرای احکام در ملا عام، موافقت و مخالفت‌هایی در بین جناح‌های حکومتی طرح شده است. موافقان که عمدتاً از جناح خامنه‌ای هستند، برسبیل معمول با تکیه بر احکام اسلام و استدلال‌ات مذهبی از اقدامات قوه قضائیه دفاع می‌کنند. مصباح یزدی با صراحت می‌گوید که مهمترین وظیفه حکومت اسلامی احیای سنت‌های اسلامی است. دری نجف آبادی در خطبه‌های نماز جمعه ۱۰ شهریور گفت که "این طالبان که این همه به آنها بد می‌گوئیم امنیت را برای مردمشان فراهم کرده اند، ما از آنها کمترین" و سخنران بعدی همین نماز جمعه، احمدجنتی در سخنان خود گفت: "اگر دستگاه قضائی و قضات کوتاه بیایند، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.... این برای ما ننگ نیست که نتوانیم امنیت را به اندازه عربستان سعودی تامین کنیم" و از مردم خواست تا دست قوه قضائیه را بیوسند.

اصلاح طلبان حکومتی اما با احتیاط تمام با این مسئله برخورد کردند. اعتراض کردند ولی نه به اجرای احکام قرون وسطائی شرع اسلام، بلکه به نحوه اجرای آن. آنها با صراحت می‌گویند که با اصل مجازات مخالفتی ندارند و حتی محسن آرمین نایب رئیس مجلس می‌گوید که کسی با اعدام مجرمانی که افکار عمومی را تحریک کرده اند در ملاعام اختلافی ندارد. بلکه اختلاف را در این نحوه برخورد با متخلفین عادی در میادین و کوی و بزرز می‌دانند که آثار زیانباری در داخل و خارج کشور دارد.

نتیجه گیری نهائی نامه "جمعیت حقوقدانان ایرانی مدافع حقوق بشر" درباره اجرای حدود و تعزیرات در ملاعام به شاهرودی، به روشنی موضع اصلاح طلبان را بیان می‌کند. در پایان این نامه آمده است: "جمعیت حقوقدانان ایرانی مدافع حقوق بشر در پایان ضمن حمایت کامل از اجرای حدود الهی و اهتمام به معاهدات و میثاقها و کنوانسیونهای بین المللی که جمهوری اسلامی به آنها ملحق

شده است، بایبان اینکه ممکن است مجازات برخی از مجرمان اقتضاء در انظار عمومی را داشته باشد، ولی تعمیم موضوع به موارد کلی را به هیچ وجه به صلاح و مصلحت ندانسته است و با اشاره به قوانین و مقرارت بین المللی و حفظ اقتدار نظام اسلامی و رعایت مصالح ملی اجرای مجازاتهای تعزیری را در ملا عام فاقد وجوب توصیف کرده است."

اصلاح طلبان حکومتی همچون برادران جناح مقابل معتقد به حکومت مذهبی هستند. برای آنها اجرای احکام اسلام امری است غیر قابل بحث و از این زاویه به هیچوجه مخالفتی با خامنه‌ای ندارند. مسئله آنها این است که بخوبی به تنفر مردم از این اقدامات آگاه هستند و کاربرد این روش ها رابه نفع تداوم حکومت اسلامی نمی‌دانند و از همین رو است که پیشنهاد می‌کنند که عدالت اسلامی پشت درهای بسته و به دور از چشم اغیار اجرا شود.

آنچه امروز در کوچه و خیابانهای ایران می‌گذرد، چهره واقعی اسلام است. گردش آرام و مداوم حکومت مذهبی ایران به سمت اسلام طالبانی، آنچه که دری نجف آبادی حسرت آن را دارد، نه صرفاً تمایل چند آخوند خشک مغز و افراطی، که نیاز یک حکومت مذهبی است. حکومتی که دیگر تنها به ضرب شلاق و چوبه دار قادر است بقای خود را تضمین کند. بزرگترین مشکل اینان نسل جوانی است که در دوران حکومت اسلام به دنیا آمده و بالیده است. بر خلاف انتظار حکام اسلامی، نسل جوان نه تنها به هیچ وجه مذهبی نیست بلکه امروز در خط مقدم مقاومت و مبارزه با این رژیم دیکتاتوری قرار دارد.

آنچه که دستگاه قضائی آنرا مصادیق فرهنگ منحط غربی می‌نامد، بد حجابی، تکثیر موسیقی غیر مجاز، آرایش زنان، لباس آستین کوتاه و غیره نه مظاهر فساد که زندگی امروز جوانان و مردم این زمانه است. ظاهراً حکومت اسلامی اعلامیه حقوق بشر را امضاء کرده است. در این اعلامیه آزادی های اولیه و از آن جمله آزادی پوشش و رفتار تسریع شده است. دستگیر مردم در خیابان ها و شلاق زدن آنها به جرم لباس یا روسری یا شنیدن موسیقی بر طبق همان اعلامیه حقوق بشر غیر انسانی و شکنجه محسوب می‌شود.

گسترش مواد مخدر و فحشا نکته ای است که باید بر آن انگشت گذاشت. ولی قبل از هر چیز و هر کس این حکومت است که مسئول گسترش این ناهنجاریهای اجتماعی است. بیکاری، گرانی و نابسامانی اجتماعی و عدم وجود حداقل های تامین اجتماعی به ناگزیر بسیاری را به سمت بزهکاری، توزیع مواد مخدر یا فحشا می‌کشاند. در کنار آن فساد گسترده در دستگاه اداری و انتظامی به

باند های بزرگ قاچاق و مافیائی اجازه می‌دهد تا دست در دست مامورین و مسئولین فاسد، از این شرایط حداکثر بهره را برده و ثروت‌های نجومی به دست آورند.

اعدام کردن چند قاچاقچی مواد مخدر و یا چند قاتل در میادین عمومی و یا بریدن دست سارق خرد پا هرگز تاثیری در حل این مشکل عظیم اجتماعی در ایران نمی‌کند. این کار حتی قادر به تخفیف بزهکاری هم نیست. این را سردمداران جناح خامنه‌ای به خوبی می‌دانند. اما برای آنها حل مشکلات اجتماعی و از جمله بزهکاری و فساد مطرح نیست. برای آنها قبل از هرچیز تأمین حکومت مذهبی و مقابله با هر حرکتی که به نوعی حکومت مذهبی را زیر سؤال برد، ایجاد جو رعب و وحشت و بهانه‌ای برای مقابله با خواسته‌های مردم و بویژه جوانان و خنثی کردن تبلیغات حریف سیاسی خود، اصلاح طلبان حکومتی در درجه اول اهمیت قرار دارد.

مخالفت مردم در همین مدت با این روش‌های قرون وسطائی نشان می‌دهد که کوشش جناح خامنه‌ای برای جا انداختن حکومت طالبانی به سادگی ممکن نیست و یقیناً با مقاومت جدی مواجه خواهد شد. در چند سال گذشته هر حرکت این جناح برای بازگرداندن شرایط به سالهای "طلائی" که با یک فرمان خمینی صدها هزار نفر از پیر و جوان به سمت جبهه‌ها سرازیر می‌شدند، با مقاومت و مقابله به مثل از سوی مردم روبرو شده است. هر حرکت آنها از سوی جوانان به چالشی روزمره تبدیل می‌شود. نوعی بازی، که یک سوی آن بسیجی و مامور انتظامی و پاسدار است و سوی دیگرش جوانان که حریف را به مبارزه می‌طلبند. آنچه که برای مامور نهی از منکر نشان از فساد است برای جوانان وسیله ای است برای چالش و درگیری با مامورین انتظامی. اگر چه این مبارزه‌جویی بیشتر ماجراجویی جوانانه است تا یک حرکت عمومی، ولی همین نوع حرکت بیش از هر چیز دیگر نشان از بی اعتقادی مردم و بویژه جوانان به این حکومت دارد.

حرکت رژیم مذهبی به سمت طالبانیسم امری است ناگزیر. جناح اصلاح طلب این حکومت نیز ضعیف تر و بی بنیان تر از آن بود که بتواند با انجام رفرم‌هایی، اساس حکومت مذهبی را حفظ کند. رژیم می‌کوشد تا قدم به قدم امتیازات مردم را از آنها بگیرد. در این عرصه اما مستقیم تر از هر زمان دیگر با مردم رودررو است. در این شرایط سازماندهی اعتراضات توده‌ای و گسترش این اعتراضات به طور مستقیم به پایه‌های رژیم ضربه می‌زند و در هر قدم آن را سست‌تر و نابودی‌اش را نزدیکتر می‌کند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

کابینه اصلاح طلبان محافظه کار

از صفحه یک از میان بیست وزیر پیشنهادی محمد خاتمی به مجلس در ۲۱ مرداد گذشته، چهارده نفرشان در کابینه پیشین نیز همان منصب وزارت را در دست داشته‌اند، یک نفر از آنها جا به جا شده است (مرتضی حاجی که از وزارت تعاون به وزارت آموزش و پرورش رفته است) و فقط پنج نفر چهره جدید، برای وزارتخانه‌های امور اقتصادی و دارایی، کار و امور اجتماعی، بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، راه و ترابری، و تعاون، معرفی شده‌اند. از بین اینها نیز، شاید، مهمترین تغییر مربوط به منصب وزارت اقتصاد باشد که وزیر قبلی آن، حسین نمازی هم، به گفته خود خاتمی، از یک سال پیش خواستار استعفاء و کناره‌گیری بوده است. بدین ترتیب، بخش غالب وزارتخانه‌هایی که، چه از نظر مشکلات و نابسامانیهای موجود و چه از لحاظ اصلاحات مورد ادعای رئیس جمهوری و جناح وابسته به او، از اهمیت زیادی برخوردارند، از حیطة محدود تغییرات کابینه بیرون مانده‌اند. از بین معاونان رئیس جمهوری نیز، بر پایه آنچه تاکنون اعلام شده، تنها یک تغییر و یک جا به جایی صورت گرفته است.

برخلاف وعده‌های دوره انتخابات و یا بحث و جدلهای فراوانی که بسیاری از روزنامه‌ها در هفته‌های اخیر مطرح می‌ساختند، و صرفنظر از فشارهای پنهان و آشکار جناح رقیب، عدم تغییر اساسی در ترکیب دولت، تصمیم و خواست خود خاتمی و اکثر جریان‌های حامی و طرفدار وی بوده است. رئیس جمهوری در دفاع از وزیران پیشنهادی خود، در جلسه علنی ۲۸ مرداد مجلس، با اشاره به روندا نتخاب اعضای کابینه، "فراخوانی" که در این باره داده شده، پیشنهادهایی که از سوی ۱۶ حزب و گروه سیاسی، ۲۸ تشکل حرفه‌ای و صنفی و ... ارائه و در مجموع ۲۶۷ نفر از مراکز مختلف معرفی شده‌اند، تأکید کرد: "مهمتر از تغییر چهره‌ها، اصلاح رویه‌ها و روندهاست" و افزود: "به دلیل اهمیتی که مجلس دارد و حضور نیروهای کارآمد را در مجلس لازم می‌دانم، تصمیم گرفتم از مجلس کسی را برای کابینه انتخاب نکنم. چهره‌های شایسته دیگری نیز بودند که

حضور در کابینه را نپذیرفتند... اعضای کابینه را در نهایت با توجه به همدلی، انسجام و وحدت، دید کلان، تعهد و همکاری و تجربه و شناخت خود از وزیران پیشنهادی و مذاکرات و مطالعاتی که صورت گرفت انتخاب کردم."

در پی انتشار فهرست وزیران معرفی شده و سر و صدای زیادی که در برخی از محافل و مطبوعات وابسته به اصلاح طلبان حکومتی در انتقاد و اعتراض نسبت به آن برخاست، محمد نعیمی‌پور، رئیس فراکسیون "جبهه مشارکت" مجلس، در پاسخ به این سؤال خبرنگاران که "چرا کابینه تغییر چندانی نکرده است؟" اظهار داشت:

"اولاً باید منتظر رأی مجلس بود. ثانیاً ما حداکثر مایل به پنجاه درصد تغییر در کابینه بودیم، اکنون هم ۳۰ تا ۳۵ درصد کابینه تغییر کرده است. رجبعلی مزروعی، نایب رئیس همان فراکسیون نیز در پاسخ به همان سؤال گفت: "خاتمی هیچوقت وعده تغییر اساسی در کابینه را ندهد... اگر هم اصلاح طلبان وعده تغییر اساسی در کابینه را داده‌اند، خودشان باید جوابگو باشند. به هر حال ما که نگفتیم! لکن جالبتر از این، واکنش حسین مرعشی، نماینده مجلس و عضو شورای مرکزی "حزب کارگزاران سازندگی" (و برادر زن هاشمی رفسنجانی) بود. وی در پاسخ به این سؤال که "به چه علت تغییرات در فهرست پیشنهادی وزیران گسترده نبود؟" گفت: "خوب است که این تغییرات گسترده نبود. همین حد تغییرات هم، در جهت تضعیف کابینه بوده است." نماینده دیگر مجلس و از چهره‌های سرشناس اصلاح طلبان حکومتی، احمد بورقانی نیز در دفاع از کابینه پیشنهادی محمد خاتمی، با اشاره به این که "ما امروز با بحران وفاق در جامعه روبرو هستیم" و اعلام این که "کابینه پیشنهادی رئیس جمهور به این بحران آگاه است و خواهد کوشید بر آن فایق شود"، عدم تغییرات گسترده در کابینه جدید نسبت به کابینه قبلی را از "ویژگیهای مثبت" آن دانسته و گفت: "کابینه‌ای با حداکثر تغییرات نمی‌تواند برنامه‌ها را به پیش ببرد. تغییرات حداقل رئیس جمهور در کابینه بیانگر رعایت اعتدال و تعقل در معرفی وزیران از سوی ایشان است."

تداوم گذشته و حفظ وضع موجود در ترکیب دولت، جدا از عملکرد و برنامه آن، یک بار دیگر نشان می‌دهد که آنچه "کابینه اصلاحات" نامیده شده، عملاً از اصلاح خود ناتوان است. نه تنها در برابر مسایل و معضلات فزاینده جامعه، بلکه حتی نسبت به پیشبرد اصلاحات مورد نظر جناح خاتمی نیز، چنین ترکیبی بی کفایتی و ناتوانی خود را آشکار ساخته است. در چارچوب محدود همین جناح و سردمداران آن. مقایسه بین عملکرد عبدالله نوری و عطاءالله مهاجرانی و جانشینان آنها در وزارتخانه‌های کشور و فرهنگ و اسلامی، ضعیف تر شدن دولت فعلی خاتمی نسبت به دولت اول وی را به روشنی آشکار می‌کند. برای دولتی که شعار اصلی آن "توسعه سیاسی" بوده - که هنوز هم آن را به صورت وردی تکرار می‌کند - این ترکیب چیزی جز اعلام درماندگی مکرر نیست.

سهم خواهی

در فاصله بیش از دو ماه، از انتخاب مجدد حجت‌الاسلام خاتمی تا تأیید دولت جدید او توسط مجلس رژیم، عمده بحثهای مطبوعات و محافل حکومتی راجع به این دولت، بر "کارآمدی"، توانایی "مدیریت" و یا "تخصص" نامزدهای وزارت متمرکز بود. این قبیل مباحثات، علاوه بر آن که اعتراف ضمنی دیگری بر ضعف و ناتوانی دولت در پیشبرد برنامه‌های اعلام شده آن محسوب می‌شد، اساساً پوششی برای کشمکشها و رقابتهای شدید بین جناحها و جریان‌های مختلف حکومتی بر سر تصاحب مناصب وزارتی بود. تحت لوای دفاع از "مدیریت" های توانمند، این دستجات بیشترین تلاش خود را برای تعیین یا تأیید افراد وابسته به خود در دولت جدید به کار می‌بردند و، در عین حال، اساساً منکر "سهم خواهی" از دولت می‌شدند! با این حساب، ظاهراً معلوم نبود که آن ۲۶۷ نفری که، به گفته خاتمی، برای وزارت پیشنهاد شده‌اند، از سوی چه جریان‌های معرفی گردیده‌اند.

علی هاشمی (برادرزاده هاشمی رفسنجانی) و رئیس فراکسیون "سازندگی" در مجلس، در این باره گفت: "حزب کارگزاران لیستی به آقای خاتمی

اعتماد بگیرند و متوسط آرای موافق آنها نیز نزدیک به هفتاد درصد آرای نمایندگان حاضر بود. آشکار بود که توافقات اصلی راجع به ترکیب کلی دولت در بین سردمداران رژیم و نیز در میان گردانندگان فراکسیونهای حزبی در مجلس، قبلاً فراهم شده است.

پس از آغاز بحثهای مربوط به وزرای پیشنهادی، فراکسیون "جبهه مشارکت" در تلاشی مشخص به منظور محدود ساختن و هدایت این بحثها، اقدام به صدور بیانیه و قرائت آن از تریبون مجلس کرده و طی آن، با اظهار این قول و قسم که "اکثریت مجلس هرگز از پیگیری مطالبات اصلاح طلبانه موکلان خود و دفاع همه جانبه از حقوق مردم نخواهد گذشت"، دم خروس را نیز آشکار کرد: "فرایند طی شده برای انتخاب و معرفی وزرا توسط رئیس جمهور را در انطباق با شرایط کشور دانسته و از این منظر نیز کلیت کابینه را قابل دفاع می دانیم". بعد از آن نیز چانه زدنها و بده و بستانها در فراکسیونهای مجلس ادامه یافت، به طوری که علی اکبر محتشمی، به عنوان رئیس فراکسیون "جبهه دوم خرداد"، یک روز پیش از رأی گیری، اعلام داشت: "نظر نمایندگان با رایزنیهای انجام شده روز به روز در حال مثبت شدن است". اما سخنان نماینده قوچان، که در موافقت با کابینه صحبت می کرد، در این باره از همه گویاتر بود:

"عدهای راحت می گویند که مقصر شخص رئیس جمهوری است و راه حل آن را نیز در رأی ندادن به کل کابینه عنوان می کنند. اگر تقصیری هم هست و کابینه دارای ایرادات و اشکالات احتمالی است، تنها رئیس جمهوری مقصر نیست بلکه تمام مجموعه فراکسیونها، گروهها و کمیسیونهایی که به رئیس جمهور نظر و مشورت داده اند، مقصر هستند... راه حل و چاره آن در رأی ندادن نیست. به فرض اینکه چند وزیر هم رأی اعتماد کسب نکنند، اولاً هیچ تضمینی وجود ندارد که افراد بهتر و مناسبتری که ما می خواهیم جایگزین آنها شوند و ثانیاً اگر وزارتخانه هایی بی وزیر بمانند تا مدتی بلا تکلیف خواهند بود..."

رأی اعتماد مجلس به چنین ترکیبی از کابینه، بیش از آنکه موفقیتی برای خاتمی باشد، نشانه بارزی از ضعف و ناتوانی خود این مجلس است که پیشتر نیز کرنش بقیه در صفحه ۹

"همشهری" نیز به عنوان "ضعف" کابینه مطرح گردیده، عدم جایگزینی حسین نمازی (وزارت اقتصاد) به وسیله یکی از عناصر وابسته به آن، و همچنین گماردن محمد ستاری فر (نزدیک به جریانات "خط امامی") به ریاست سازمان مدیریت و برنامه ریزی است. "مجمع روحانیون مبارز"، "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" و سایر نیروهای "خط امام" و "جبهه مشارکت"، که اساساً به صورت "کارگزاران" خاتمی عمل می نمایند، تقویت شده است. سه یا چهار نفر دیگر از وزیران، از عناصر تکنو - بوروکراتیکی محسوب می شوند که موضعی بینابین دارند و مورد توافق اکثر جریانات شریک در دولت هستند. در این میان وزرای دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، اطلاعات، امور خارجه و دادگستری هم (که همگی در پست خود ابقاء شده اند) رسماً و عملاً طبق نظر و توافق خامنه ای تعیین می شوند. بدین ترتیب، کابینه دوم خاتمی نیز حالت ائتلافی مضاعف خود را - با اندک تغییراتی - همچنان حفظ کرده است: ائتلاف بین دستجات طرفدار خاتمی (نیروهای جبهه دوم خرداد) و ائتلاف میان این نیروها و جناح خامنه ای و دار و دسته وی. دولت به صورت "شرکت سهامی"، که دارای سابقه ای طولانی در رژیم حاکم است و چهار سال پیش نیز، به رغم پاره ای انتقادات و اعتراضات، باز هم شکل گرفته بود، کماکان ادامه دارد.

رأی مجلس

پس از چهار روز بحث و مذاکره پیرامون وزرای پیشنهادی، سخنرانیهای خاتمی و دفاعیات نامزدهای وزارت، سرانجام مجلس رژیم به همه افراد معرفی شده رأی اعتماد داد، و در عین حال، به همه امیدها و یا توهمات پیرامون رد برخی نامزدها و نتیجتاً گشودن راه برای اعمال تغییرات وسیعتر در کابینه خاتمی هم، پایان داد.

عده بحثهای مجلس در این زمینه از جانب نمایندگان طرفدار دولت بود و وکلای وابسته به جناح خامنه ای عملاً کاری جز مخالف خوانی و یا روضه خوانیهای مرسوم در مورد "مشکلات مردم" نداشتند. با وجود ایرادات و انتقادهای زیاد برخی از نمایندگان و روزنامه های دولتی طرفدار اصلاحات درباره ترکیب کابینه جدید، تمامی بیست وزیر پیشنهادی توانستند از مجلس رأی

نداده است، ادعایی هم ندارد. محمد سلامتی، معاون وزارت تعاون، نیز که جهت جلب نظر نمایندگان به وزیر پیشنهادی آموزش و پرورش به مجلس رفته بود، اظهار داشت: "سازمان مجاهدین انقلاب هیچ فهرستی برای کابینه به خاتمی پیشنهاد نکرد، زیرا معتقد بود رئیس جمهوری باید بدون فشار و به راحتی همکاران خود را انتخاب کند" و در برابر پرسش خبرنگاران راجع به سهم "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" پاسخ داد: "این سازمان هیچ توقعی نداشت و هیچ سهمی از کابینه درخواست نکرد. الان هم در کابینه حضور ندارد". رئیس فراکسیون "جبهه مشارکت"، ضمن اشاره مکرر به "موانع و مشکلات یا برخی ملاحظاتی که برای خاتمی (در انتخاب وزرا) مطرح است"، مدعی شد که "فراکسیون مشارکت افراد خاصی را به آقای خاتمی معرفی نکرده بلکه نظرخواهیها را ارائه کرده است". علاوه بر اینها، "دفتر تحکیم وحدت" نیز، ضمن تکذیب خبر (مندرج در روزنامه "همبستگی") در مورد حمایت این نهاد از ابقای دکتر معین و دکتر فرهادی (در وزارتخانه های علوم و بهداشت و درمان)، اعلام کرد که "این دفتر قصد سهم خواهی ندارد". در همین حال، تلاش و چانه زنی برای قبولاندن وزیران معرفی شده نیز از طرف دستجات مختلف ادامه یافت، چنان که به گفته یکی از نمایندگان (پس از معرفی وزیران پیشنهادی برخی از وزیران در داخل و خارج از مجلس به دادن وعده و وعید و داد و ستدهای ناسالم پرداخته اند... گاهی با برخی عوامل منصوب به وزیری مواجه می شویم که مجلس را با جمعه بازار اشتباه گرفته و با انواع سیاست بازیها و سیاست کاریها در مقام ابتیاع و یا به فروش رساندن متاع مورد نظر خویش برآمده اند."

با تغییرات اندک در کابینه دوم خاتمی، سهم نسبی جریانات حکومتی در آن نیز تغییر چندانی نمی یابد. گروه "کارگزاران"، که برخلاف چهار سال پیش کوچکترین گروه در بین جریانات طرفدار خاتمی در مجلس به حساب می آید ولی در بیرون از مجلس از نفوذ نسبتاً بیشتری برخوردار است، هنوز بیشترین سهم در مجموع کابینه (و از جمله وزارتخانه های نفت و صنایع، معاونت اجرایی ریاست جمهوری و ریاست بانک مرکزی) را در اختیار دارد. نگرانی اصلی این حزب، که در صحبت های مرعشی و هاشمی و در مقابلات

وزیر جدید اقتصاد کیست؟

یکی از چهره‌های جدید کابینه دوم خاتمی، طهماسب مظاهری است که برای احراز پست وزارت امور اقتصادی و دارایی معرفی شده و از مجلس رژیم نیز رأی اعتماد گرفته است. در واقع، مهمترین تغییر در تغییرات بسیار محدود دولت خاتمی، رفتن حسین نمازی و آمدن این مهندس ۴۸ ساله برای تصدی امور اقتصادی است. باید دید که، تا جایی که به جا به جایی چهره‌ها و مهره‌های حکومتی برمی‌گردد، این تغییر چه تاثیری بر سیاستهای اقتصادی دولت خواهد نهاد. اما وزیر جدید اقتصاد کیست و از کجا می‌آید؟

پس از استقرار رژیم جمهوری اسلامی که گروهی از "بچه مسلمان"ها، و خصوصاً تحصیلکرده‌های آنها در داخل و خارج کشور، مناصب مختلف حکومتی و دولتی را در دست گرفتند، طهماسب مظاهری، فارغ‌التحصیل رشته راه و ساختمان دانشکده فنی دانشگاه تهران، نیز از جمله آنها بود که در سال ۱۳۵۸ به همراه هم‌دانشکده‌ای خود، محمدتقی بانکی، به سرپرستی "کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان" گمارده شدند. پس از آن، وی مدتی کوتاه نیز به عنوان معاونت استانداری کهگیلویه و بویراحمد کار کرد. اما بعد از آن که بانکی در اواسط ۱۳۶۰ به سمت معاون نخست وزیر و سرپرست سازمان برنامه و بودجه برگزیده شد، مظاهری نیز وارد این سازمان شده و ظرف مدت کوتاهی به معاونت اقتصادی آن منصوب گردید. معاون تازمه وارد، پیش از آن که با مبادی برنامه‌ریزی و بودجه‌نویسی آشنا شود، با بهره‌گیری از سهمیه اختصاصی مقامات دولتی، راهی سفر حج شد، تا ضمن انجام فرایض دینی خویش، گواهی و اعتبارنامه لازم جهت ارتقای بیشتر در سلسله مراتب حکومت مذهبی نوبنیاد را نیز به دست آورد.

در اواخر سال ۱۳۶۳، اداره "بنیاد مستضعفان" - که تا آن هنگام، همچون گوشت قربانی، چند بار دست به دست شده بود - در اختیار خود نخست وزیر، میرحسین موسوی، قرار گرفت. وی نیز طهماسب مظاهری را به عنوان معاون نخست وزیر و سرپرست "بنیاد مستضعفان" تعیین کرد.

در اسفند همان سال، بانکی نیز به دنبال بالا گرفتن اختلافات بین مجلس و دولت در مورد نحوه اداره سازمان برنامه و بودجه، ناگزیر به کناره‌گیری از سرپرستی این سازمان شد، به "بنیاد مستضعفان" رفته و در جرگه مشاوران مظاهری درآمد. تا پایان نخست وزیری موسوی در سال ۱۳۶۸، یعنی نزدیک به پنج سال، مظاهری سرپرستی "بنیاد مستضعفان" را در دست داشت. بعد از آن، که همراه با افول نسبی این دسته از تکنوکراتهای حزب‌اللهی بود، وی مدت دو سال نیز با عنوان "دبیرکل" بانک مرکزی، تحت ریاست محسن نوربخش، از مجریان اصلی سیاستهای "تعدیل اقتصادی" در جمهوری اسلامی، به کار پرداخت.

اما وقتی که بانکی به ریاست هیأت مدیره و مدیریت عامل "شرکت ملی فولاد ایران" رسید، دوست و همکار قدیمی خود را هم به آنجا برده و به سمت قائم‌مقام خود تعیین

نمود. مظاهری تا سال ۱۳۷۳ نیز در این شرکت کار کرد و بعد از آن که بانکی ریاست "سازمان صنایع ملی" را در دست گرفت، رشته همکاری شغلی بین این دو قطع شد (بانکی بعدها به واسطه مسایل مربوط به خصوصی سازیها و اعطای بورسهای دولتی و موارد دیگر، با خامنه‌ای اختلاف شدید پیدا کرده و تا حدودی مغضوب گردیده و از مشاغل عمده دولتی کنار گذاشته شد که بعداً هم روانه کانادا گردید و اکنون ظاهراً سمتی در ارتباط با سفارت رژیم در این کشور بر عهده دارد).

مظاهری که در کنار مسئولیتهای گوناگون دولتی، غالباً مشاغل و مشغولیتهای دیگری چون ریاست هیأت مدیره شرکت خانه سازی ایران، عضویت در "هیأت علمی دانشکده فنی"، ریاست "فدراسیون شنا، شیرجه و واترپلو" کشور و خزانه‌داری "کمیته ملی المپیک" ایران را نیز داشته است، در سال ۱۳۷۶ مجدداً به سازمان برنامه و بودجه رفته و معاونت "امور تولیدی" آن را در اختیار گرفت. در سال ۱۳۷۷ وی به سمت دبیر "ستاد اقتصادی" دولت در نهاد ریاست جمهوری منصوب شد که تا هنگام احراز پست وزارت، در همین سمت مشغول به کار بوده است.

وزیر جدید اقتصاد دولت خاتمی، در زمره آن دسته از مدیران "مکتبی" دارای گرایش "خط امام" و پوپولیستی بوده است که طی سالیان طولانی حاکمیت رژیم، این گرایش آنها تدریجاً رنگ باخته است و اغلب آنان "به سیاستهای معروف به "تعدیل اقتصادی" گردن نهاده و به درجات مختلف، در اجرای آن نیز مشارکت داشته‌اند. اما آنان هیچگاه رسماً و علناً از عملکرد گذشته‌شان - و نقشی که هرکدام در آن داشته‌اند - انتقادی نکرده‌اند. به عنوان مثال، حمایت و تشویق افزایش جمعیت و تشکیل "ارتش بیست میلیونی"، از جمله سیاستها و شعارهای موسوی، مظاهری و بسیاری دیگر از مقامات سابق و لاحق رژیم - تا آن هنگام که رشد بیسابقه نیازها و ناتوانی در پاسخگویی به ابتدایی‌ترین خدمات عمومی و اجتماعی، درماندگی کامل دولت را آشکار ساخت - بوده است. در محافل "خسودی" و خصوصی، مظاهری هم گاهی به انتقاد از این ندانم‌کاریها پرداخته ولی هیچوقت آن را علنی نساخته است، زیرا که پنهانکاری و عدم علنیت نیز از سنتهای رایج این رژیم و از رموز بقا و دوام مدیران و مسئولان آن است.

مظاهری که، طبق گزارش زندگینامه رسمی وی، پایان‌نامه دوره تحصیلات دکترای خود را در دانشگاهی در اسکاتلند درباره "مدیریت اصلاح ساختار اقتصادی در کشورهای در حال توسعه" نوشته است، هنگام طرح برنامه‌های خود برای وزارت امور اقتصادی و دارایی نیز اعلام کرد که "روند اصلاح ساختار اقتصادی" به مثابه یک "استراتژی" ادامه خواهد یافت و افزود که به منظور تداوم این "روند" هم، "تصمیمهای جبرانی" برای جلوگیری از "پیامدهای منفی" آن، اتخاذ خواهد شد. "تصمیمهای جبرانی" که قبلاً تحت عنوان "حمایت از ائتلاف اسب‌پنیر" نیز طرح و تبلیغ می‌گردید، زمانی از جانب "بانک جهانی" و سایر نهادها و یا نظریه‌پردازان "تعدیل اقتصادی" مطرح شد که پیامدهای خانمان‌برانداز اجرای این سیاستها در بسیاری از جوامع، و از جمله در ایران، با بازتاب وسیع اجتماعی و بعضاً واکنش شدید سیاسی روبرو گشت. اکنون نیز تقریباً تمامی

جناحها و جریانهای حکومتی، برای قبولاندن و تداوم اجرای سیاست "تعدیل اقتصادی"، نوعی اقدامات "جبرانی" و یا "حمایتی" را مقطعی می‌پذیرند، ولی راجع به دامنه یا چگونگی اجرای آنها هنوز اختلاف دارند. مثلاً "هدفمند کردن یارانه‌ها" و "حذف یارانه‌های غیرضروری" که در برنامه سوم اقتصادی دولت گنجانده شده و به تصویب (مجلس پنجم) رسیده است، یکی از اجزای سیاست "اصلاح ساختار اقتصادی" است که در حال حاضر در دستور کار دولت قرار دارد و کلیات طرح مربوط به آن زیر عنوان "پرداخت مستقیم یارانه" در خرداد گذشته از تصویب (مجلس ششم) هم گذشته است. صرف‌نظر از مناقشات جناحها درباره نحوه و مهلت اجرای این طرح، مقصود واقعی آن چیزی جز حذف کمکهای محدود فعلی به بودجه خانوارهای زحمتکش و کم درآمد، و نتیجتاً تحمیل گرانی و محرومیت مضاعف بر آنها نیست.

وزیر جدید اقتصاد، ضمن اشاره به مشارکت خود در تدوین برنامه سوم، برنامه کار خود را اجرای همان برنامه دانسته و بر "شتاب بیشتر" در اجرای آن نیز تأکید می‌کند. اساس و چارچوب این برنامه که همان "منطق" سیاست "تعدیل اقتصادی" را دنبال می‌کند، علاوه بر مورد یاد شده، خصوصی‌سازی بنگاههای دولتی و کاهش سهم و بودجه دولت در اقتصاد کشور، آزادسازی بیشتر واردات (حذف موانع غیرتعرفه‌ای)، تک نرخی شدن ارز و... را در سرلوحه اهداف خود دارد. محمد خاتمی نیز که چه در هنگام معرفی دولت جدید و چه در سخنرانی خود پس از رای اعتماد مجلس، این برنامه را با عناوینی چون "علمی‌ترین" و "کارشناسی‌ترین" برنامه‌ها ستوده، "استراتژی" اقتصادی دولت را در وهله نخست، خصوصی‌سازی و کاهش بودجه بر شمرده است. بدین ترتیب، پس از دوره‌ای کوتاه از تأخیر و کندی، روند واگذاری کارخانه‌ها و مؤسسات دولتی به سرمایه‌داران خصوصی احتمالاً شتاب افزونتری پیدا خواهد کرد.

اگرچه تغییر وزیران و مدیران، معمولاً با جا به جاییهای زیادی از وابستگان و مباشران هرکدام از آنها نیز همراه بوده و اعمال سلیقه‌های فردی نیز در کار خواهد بود - و از این لحاظ هم وزارت طهماسب مظاهری مستثنی نخواهد بود - لیکن تغییری اساسی در ترکیب اقتصادی دولت خاتمی رخ نداده است. کسی که جایگزین وزیر پیشین اقتصاد می‌شود، در اساس به همان طیف و گرایش (خط امامی‌های قدیمی) تعلق دارد. وزارت امور اقتصادی و دارایی در اختیار آن گرایش، ولی ریاست بانک مرکزی هم، کماکان، در قبضه "کارگزاران" رفسنجانی باقی می‌ماند. خاتمی که به کمترین تغییرات در ترکیب کابینه دوم خود قناعت نموده، از این حیث نیز ائتلاف دستجات رقیب درون حکومتی را حفظ کرده است. پس، رقابت و کشمکش بر سر چگونگی اجرای برنامه سوم اقتصادی، و مزایا و موقعیتهای حاصل از آن، نیز بین این دستجات همچنان ادامه خواهد یافت.

با کمکهای مالی خود

سازمان را یاری رسانید.

وقتی که اصلاح طلبان حکومتی از شمخانی دفاع می کنند!

هنگامی که علی شمخانی، باری دیگر، به وسیله محمد خاتمی برای تصدی وزارت "دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح" جمهوری اسلامی معرفی شد، خبرنگاران با طرح این که "شما تنها رقیب خاتمی بودید که در کابینه حاضر شدید"، دلیل این اقدام رئیس جمهوری را از وی جویا شدند. او جواب داد: "من با رئیس جمهور رقابت و رفاقت دارم". شمخانی در پاسخ به این پرسش خبرنگاران که "آیا این موضوع بازی نیست؟" گفت: "من اهل بازی نیستم و بلد هم نیستم بازی کنم". و بالاخره در برابر این سؤال که "چقدر با اصلاحات همسو هستید؟" اظهار داشت: "من خود اصلاحات هستم!"

وزیر دفاع دولت خاتمی، چنان که می دانیم، در انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری به رقابت با محمد خاتمی پرداخت و در تبلیغات انتخاباتی خود نیز عملکرد آن دولت، و خصوصاً مدیریت آن را شدیداً مورد انتقاد قرار داد. در آن هنگام گفته می شد که بعد از کنار کشیدن محسن رضائی، علی شمخانی به عنوان یکی دیگر از بلندپایگان نظامی رژیم، با اشاره خاتمی، به میدان آمده است تا از ریخته شدن بخشی از آرای سپاهیان و نظامیان به نفع خاتمی جلوگیری نماید. در هر حال، همانطور که نتایج انتخابات ۱۸ خرداد نشان داد، شمخانی و دیگر رقبای خاتمی در این رویارویی به سختی شکست خوردند. تعداد آرای خوانده شده به نام شمخانی، طبق آمار رسمی، متجاوز از ۷۲۵ هزار رأی نبود.

معرفی مجدد "امیر دریابان" شمخانی برای وزارت دفاع، با در نظر گرفتن توازن قوای موجود و عقب نشینیهای مکرر خاتمی و طرفدارانش در برابر فشارها و تحمیلات جناح خامنه ای، چندان جای شگفتی نداشت. اما آنچه قابل توجه است دفاع جانانه اصلاح طلبان حکومتی از وزیر دفاع بود.

در جریان مذاکرات مجلس پیرامون کابینه معرفی شده، وقتی که علی نظری (نماینده اراک)، به عنوان نخستین مخالف وزیر پیشنهادی دفاع، آغاز سخن کرد و ضمن به جای آوردن تمام "احترامات" و تعریف از "خدمات" او در "سالهای دفاع مقدس" و "کارنامه وزارت دفاع"، با احتیاط فراوان گفت: "من می توانم به عنوان نماینده افکار عمومی بپرسم که چگونه وزیری از مجموعه دولت در انتخابات شرکت می کند، و خوشحال می شوم که شمخانی بگوید انگیزه اش از حضور در مقابل خاتمی چه بوده است.

حضور او در انتخابات آیا در معنای ریزش آرای خاتمی بوده است و اگر به معنای رقابت بوده، چرا در انتخاباتهای گذشته شرکت نکرده است؟... رئیس مجلس ناگهان سخنان وی را قطع کرده و گفت: "این که انگیزه او از شرکت در انتخابات چه بوده به من و شما چه ربطی

دارد؟ اگر خارج از برنامه صحبت کنید، رادیو را قطع می کنم و می گویم که در پرونده های درج شود و تویخ شوی. چه معنا دارد که در جامعه مدنی به کسی بگویم چرا کاندیدا می شوی؟ چرا درباره فردی با این سوابق این طور صحبت می کنید؟"

اما قضیه به همین جا ختم نشد. بعد از کربوبی، چهره های سرشناس دیگری از اصلاح طلبان حکومتی پشت تریبون مجلس آمدند تا در دفاع از شمخانی سنگ تمام بگذارند.

فاطمه حقیقت جو (که برخلاف ابتدایی ترین موازین حقوقی اخیراً به واسطه اظهاراتش در مجلس دستگاه قضائی رژیم به ۲۲ ماه حبس "تعزیری" محکوم شده است) با تأکید بر این که "حضور شمخانی در انتخابات کمک به توسعه سیاسی بوده است"، گفت:

"پیش از انقلاب نظامیان حق شرکت در انتخابات را نداشتند. اما با انقلاب اسلامی و با توجه به فرمایشات امام (ره) این امکان به وجود آمد که آنها حق رأی داشته باشند و به برکت دوم خرداد این امکان بیشتر فراهم شد تا جایی که نظامیان حق انتخاب شدن نیز دارند. وی با طرح این که "وزارت دفاع و نیروهای مسلح در طول وزارت شمخانی ارتقا پیدا کرده اند" با تمجید از "مدیریت" و "مقبولیت او در میان نیروهای مسلح"، افزود: "شمخانی از مصادیق ارزشهای دفاع مقدس است و در درون سپاه و ارتش مسئولیتهایی داشته، معتقدم در پیگیری برنامه سوم توسعه موفق است".

نفر بعدی، نایب رئیس مجلس و از اعضای رهبری "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی"، محسن آرمین بود که اظهار داشت: "تمام انتقادات در این است که شمخانی آمده و کاندیدا شده، بنابراین معنایش این است که دیدگاهش با خاتمی یکسان نیست و اعتقادی به برنامه های خاتمی ندارد. این سؤال باید مطرح شود و پاسخش داده شود... من هم موافق کاندیداتوری او نبودم، اما ما پس از اینکه کاندیدا شد کاندیداتوری او را تأیید کردیم و حتی او را تشویق کردیم. شمخانی به نمایندگی گروهی به میدان انتخابات آمد که بدنه نیروهای مسلح و بسیج را تشکیل می دهند. همه می دانیم در سالهای اخیر چه کسانی خواستند سخنگویی این گروه را به عهده بگیرند و چه کسانی برای منافع خودشان تلاش کردند از موقعیت سخنگویی این قشر ابزاری برای مطامع خود بسازند. آیا واقعاً شایسته است کسانی مثل شمخانی که دارای دیدگاه مستقلی هستند، نمایندگی این قشر را داشته باشند یا ترویج کنندگان خشونت و...". او نیز با دفاع از عملکرد شمخانی در وزارت دفاع، از "نمایندگان اصلاح طلب" خواست که "با رأی خود به اصول اصلاح طلبی صحنه بگذارند. وزارت هایی که با حوزه امنیت کشور ارتباط دارند باید اقتدار و صلاحیت داشته باشند... رأی آوردن یونسی و شمخانی کافی نیست و آنها باید بالاترین آراء را کسب کنند".

نماینده دیگر، میثم سعیدی (از مسئولان سابق "دفتر تحکیم وحدت") بود که در حمایت از وزیر پیشنهادی برای وزارت دفاع

اعلام داشت: "به جرأت می توانم بگویم که او از موفق ترین وزرای گذشته بوده، خدمات او منجر به تقویت بنیه نیروهای مسلح شده و در برخی از بخشها حتی از برنامه مشخص شده نیز جلوتر بوده است". وی با تأکید بر "اعتماد فرماندهی کل قوا، رئیس جمهوری و سایر مسئولان" به علی شمخانی، یادآور شد که "اینارگران جبهه دوم خرداد" هم او را به عنوان نامزد وزارت دفاع معرفی کرده اند. سعیدی ضمن آن که حرفهای حقیقت جو را در این مورد که "انقلاب اسلامی به نظامیان حق رأی داد و دوم خرداد به نظامیان حق انتخاب هم داد" تأیید کرد، در پایان افزود:

"ما سیاسیون نمی خواهیم وزیر دفاع حزبی و سیاسی باشد و شمخانی نشان داده که مستقل است و اگر به او رأی ندهیم به پای رقابت های سیاسی گذاشته خواهد شد و اگر بخواهیم به جز شمخانی به دنبال گزینه دیگری برویم، او باز هم علی شمخانی خواهد بود!"

خود وزیر دفاع نیز، ضمن ارائه برنامه های این وزارتخانه و تأکید بر تداوم آنها، درباره رقابت انتخاباتی خود، خطاب به نمایندگان، اظهار داشت: "در عرصه انتخابات من احساس تکلیف شرعی کردم و حضور یافتم و احساس می کنم بیش از آنچه انتظار داشتم درست عمل کردم... و مسیری را که در مجموع رفته ام را در معادلات سیاسی به دست نیاورده ام، بلکه در مبارزه و خاک و خون مسیر را انتخاب کرده ام و این مسیر را ادامه خواهم داد".

شمخانی، باری دیگر، با رأی نسبتاً بالای نمایندگان مجلس، بر مسند وزارت نشست. اما ممانعتات و مصلحت طلبیهای اصلاح طلبان حکومتی، به قصد "وفاق" و یا جلب نظر جناح رقیب، همواره به عقب نشینی و ناکامی بیشتر در اجرای اصلاحات موعود منجر شده است. معرفی و تأیید وزیر دفاع، به شرحی که در بالا آمد، نیز نمونه بارزی از اینگونه مصلحت طلبی هاست.

ولی طرحها و برنامه های وزارت دفاع که اینهمه از عملکرد آن تعریف و تمجید به عمل می آید و، در حقیقت، در هر سال بخش بزرگی از منابع و امکانات جامعه را مصروف خود می سازد، از چه قرار است؟ شمه ای از آنها، از زبان خود متولی آن، عبارتست از:

"اهداف وزارت دفاع افزایش توسعه و مشارکت در ساماندهی کشور تا فراهم کردن شرایط بازدارندگی جهانی خواهد بود. اقدامات نرم افزاری و سخت افزاری گوناگونی خواهد داشت و قابلیت های سخت افزاری صنایع را افزایش خواهد داد".

"اولویت کاری در آینده، تقویت قابلیت بازدارندگی است، یعنی تولید آن دسته از تجهیزات که اجازه ندهد کسی گوش و چشم منفی به ما داشته باشد... وزارت دفاع دنبال ساخت موشک های قاره پیما نیست بلکه دنبال ساخت موشک مخابراتی برای فرستادن ماهواره ایران به فضا است".

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱۰ شهریور، ۱۷ شهریور و داستان دو شکست!

مصطفی مدنی

محتوای آن به هیچ رو اتفاقی نیست. آموزگار ۱۰ شهریور، شاگرد مدرسه ۱۷ شهریور است و از پیش از اسلام برای استیلای خویش با پادشاهی رقابت می کند. هر دو، حفظ سیادت سیاسی بی توجه به خواسته های مردم دنبال را می کرده اند. این خصلت را تمامی دولتهای ایدئولوژیک، همه دولتهائی که ماورا جمهورمردم و در تقابل با منشورهای اجتماعی دنیای جدید قرار می گیرند، با خود یدک می کشند. بیهوده نیست که آیت الله خمینی به گورباچف نامه می نویسد و راه حل اسلام را برای نجات اردوگاه سوسیالیستی به رهبر دولتهای ایدئولوژیک چپ پیشنهاد می کند. بسیاری این پیام را طعنه به کمونیسم تلقی کردند. واقعیت اما نشان از یک همدردی مشترک داشت و نجات دولت مذهبی خود را از محاصره جامعه مدنی می طلبد. درست همانند نیاز کسانی که امروز آقای خاتمی را با گارچف مقایسه می کنند و تا آنجا به سقوط می رسند که علنا سنگ طالبان و تقلید کردن از احکام حکومتی آن را به سینه می زنند.

بی دلیل نیست که فکر اصلاحات در هر دو کشور از درون وزارت اطلاعات جرقه می زند. گورباچف رئیس کاگ ب بوده است و تئوری پردازان بزرگ اصلاحات در ایران در ساواما، مایه گرفته اند.

نوسـتراداموس (Nostradamus) پیشگوی معروف فرانسوی در قرن شانزدهم در مورد ایران گفته بود:

«در پرشین (ایران) قرن بیستم، ایمان بزرگ (روحانیت) به پادشاهی خیانت می کند. آنوقت پادشاهی پایان پیدا خواهد کرد و این طالع سری در ظاهر یک موجود قناعت پیشه برآمد می کند»

نوستراداموس تازه ای نمی باید تا این حقیقت را نیز پیشگو باشد که این «ایمان بزرگ» از بعد از ۱۰ شهریور نیز خیانت به خویش را همچنان پی گرفته است، تا بدیل آینده خود را بسازد.

به راستی چه خود قربانی کردن بهتر از این که در این دنیای مدرن به شلاق زنی در میدان شهرها فرمان می دهند و زن فیلم سازی را به اتهام بی حرمتی به اسلام دستگیر می کند، که فیلمهای ساخته او رکورددار فروش در میان جوانان است.

چه خودکشی بهتر از این که نویسندگانی را به بند می کشند، که این جوانان عاشقانه آنها را دوست دارند.

مذهبی بعد از خود، بوده است. در نگاه این استاد ارجمند، فقط معلول بجای علت نمی نشیند. که مهمتر از آن، چنین تحلیل واژگون، رهبر و بنیان گذار دولت اسلامی را از آنچه نبود، بزرگتر و از آنچه بود، کوچکتر می کند. بزرگتر، از اینرو که از او غول استراتژیست می سازد که بر عوامل و شهود عینی تاریخ، تاسی دارد. و کوچکتر، به این معنا که وحدانیت فکری او را به مرزهای یک نگاه توطئه گر، تنزل می دهد. اگر این درست باشد که او به یک چهره کردن دولت اسلامی بعد از خویش، چشم دارد. این نمی تواند درست باشد که برای رسیدن به این هدف، وسیله ای را برگزیند که به صورت با واسطه، در خدمت این هدف قرار بگیرد.

من فرمان قتل سریع هزاران تن از فرزندانم را می دهم، تا نیمه عتوفتهای غیر اسلامی که در دولت من رخنه کرده اند و بساط خود را تا مقام قائم مقامی من، بالا کشیده اند، چهره خود را بنمایاند. سپس، حکومت اسلامی را از وجود آنها جارو می کنم و با هدف پایداری اسلام، تقدیم آیندگان می نمایم! نه، این تحلیل با منش خمینی نا همساز است. فقط یک توطئه گر سیاسی که تنها به قدرت امروز خود می اندیشد، می تواند مبدع چنین معادله سه مجهولی باشد.

آیت الله خمینی به عکس، یک مونیست واقعی و از منحصر شخصیهای با خود یگانه این حکومت بود که اعمالش با اندیشه هایش و سخنش با فکرش دمساز بودند. فرمان ۱۰ شهریور او، هدف بلاواسطه محو دگراندیشان، یعنی دشمنان اسلام و تقویت دولت اسلامی را مد نظر داشت.

خمینی نماد یک دولت ایدئولوژیک مذهبی بود که در پایان قرن بیستم بقا نمی توانست داشته باشد و نداشت. او اینجا نیر یگانه عمل کرد و آنچه را که خود به دست خویش ساخته بود، با حکم خویش تخریب کرد.

۱۰ شهریور آیت الله خمینی، در حقیقت نیاز مولودی می توانست باشد که خارج از زمان متولد گشته بود. درست همانند ۱۷ شهریور که وسعت دنیای سیاسی برای آن نوع دیکتاتوری فردی تنگ شده بود. دینائی که چند اندیشگی در آن تنها ضرورت نیست، بلکه خود به موجودیت جامعه مبدل گشته است.

صورت بندی «شهریور» در داستان این دو شکست شاید تصادفی باشد. ولی تشابه

دهم شهریور روز بزرگی شده است. هفدهم شهریور هم! دو روزی که بزرگ هستند، اما شکوه مند نیستند. دو روز غم باراند، روز درد ملت اند. روزی که اشک، سرزمین ما را باران می شود! دو روزی که حماسه نیستند، اما عظمت شان در اینست که دو شکست بزرگ را در تاریخ کشور ما رقم می زنند. بخون خفته های این دو روز از تاریخ بی نصیب نمانده اند. این خود پسر ارج ترین هدیه دنیاست.

۱۷ شهریور، شکست ایدئولوژی دولت - پادشاهی را تقدیم کرد و ۱۰ شهریور، شکست دولت - مذهب را به تقدیر درآورد. در این دو روز، دو نیروی قدرتمند دولت - ایدئولوژیک، که از قرون و اعصار با ایران هم جوش بودند، و مردم را دشمن می داشتند، خود به دست خویش، از پای درآمدند.

فردای ۱۷ شهریور، جهان، از نقش خونی که بر سنگفرش میدان ژاله خشک شده بود، این پیام را گرفت که داستان پادشاهی در ایران به پایان خود رسیده است. و ۱۰ شهریور، وقتی، مردم تهران گورهای دسته جمعی دختران و پسران جوان خود را کشف کردند که با لباسهای خون آلود در خاک تنیده اند، جهان باز فهمید که تنها پادشاهی نه، که پایان کار همه دولتهای ایدئولوژیک، فرا رسیده است.

۱۷ شهریور، شاه فقط مردم را به رگبار نگرفت، دودمان پادشاهی را تیرباران کرد. آیت الله خمینی نیز وقتی فرمان داد:

«بسمه تعالی! در تمام موارد هرکس بر سر نفاق باشد، حکمش اعدام است، سریعا دشمنان اسلام را نابود کنید!»

او چنین تصور می کرد که دولت اسلامی را پایدار می کند، اما این دولت را بدست خود، پای «دار» کرد!

با ۱۷ شهریور، نیمی از حکومت از آن کنده شد تا گورستان فرزندان خود را آذین کند. بعضی ها این را نمایش پنداشتند، اما خود پیام تاریخ بود.

بعد از ۱۰ شهریور نیز بخشی کنده شده از دولت ایدئولوژیک، آذین بست تا خویشتن خویش را دفن کند. آنها که هنوز به چشم خود اعتماد نمی کنند، این را نیز نمایشی می پندارند.

یک استاد دانشگاه در آمریکا، در یک تحلیل پرآوازه از ۱۰ شهریور، همه عوامل و شهود را مردود می شمارد تا به این نتیجه برسد، که تنها هدف آیت الله خمینی، فقط تجزیه قدرت و یک دست کردن حکومت

وابستگی سیاسی و جانبداری مذهبی قضای اسلامی:

شلاق و شکنجه

در هر کوی و برزن

آقای هاشمی شاهرودی، رئیس دستگاه قضائی رژیم اسلامی این روزها چهره واقعی خود، اسلام و رژیمش را به نمایش گذاشته است: شلاق و شکنجه در هر کوی و برزن. "شارع مقدس" این آقای رئیس قوه قضائیه تحت عنوان "حدود" و "تعزیرات" اسلامی شلاق و شکنجه را باب کرده است. گویا تحت مقررات این به اصطلاح "شارع مقدس" بوده است که جنایتکارانی چون لاجوردی معروف به قصاب اوین "ادای تکلیف" کردند و یا بیمارانی مالیخولیایی نظیر آیت‌الله محمدی گیلانی رئیس دیوانعالی کشور در باب انواع روشهای شکنجه و شلاق به سخنرانی می‌پردازند. شلاق و شکنجه چه در بسته‌بندی "شارع مقدس" ارائه شود چه در لفاف دیگری، از مردم واکنش یکسانی دریافت می‌کند. حسینی شکنجه‌گر ساواک، لاجوردی شکنجه‌گر خمینی و شاهرودی شکنجه‌گر خامنه‌ای به یک نسبت مورد نفرت مردمند. حمله مردم به عوامل شکنجه‌گر دستگاه قضایی در جریان اجرای احکام شلاق در خیابانها، بنا به گزارشات موثق، از جمله سنگ‌پراکنی علیه اینها، نشانگر موضع مردم نسبت به دستگاه قضای اسلامی است. چند سال قبل یکی از وکلای روشن‌بین ایرانی، در ارزیابی از وضعیت قوه قضائیه رژیم اسلامی گفت ما نیز مانند اجدادمان در جریان انقلاب مشروطه، باید فریاد بزنیم که عدالتخانه می‌خواهیم. او در اعتراض به اوضاع دستگاه قضای اسلامی و برقراری دادگاههای عام شیخ یزدی رئیس سابق آن دستگاه، این شعار را مطرح می‌کرد. حدود سه سال بعد از روی کار آمدن رئیس کنونی دستگاه قضائیه اسلامی، روز بروز ماهیت ضد مردمی قضای اسلامی آشکارتر می‌گردد. آشکار می‌گردد که دستگاه قضای اسلامی برای مردم، ابزار اعمال محرومیت، تحقیر، شکنجه، زندان و اعدام میباشد، و برای مشتی روحانی صاحب امتیاز، تجار عمده بازار و صاحب مقامهای نظامی و بسیجی و نیز باندهای مزدور و مواجب بگیر ماوا و پناهگاه گشته است. وابستگی سیاسی و جانبداری مذهبی

قضای اسلامی بدون تردید از مهمترین عللی هستند که به ظلم و بیدادگستری این دستگاه منجر گشته اند.

وابستگی سیاسی قضای اسلامی

استقلال قوا یکی از اصول ساختار نظامهای مبتنی بر قانون اساسی است که البته در ترکیب با اصول دیگر معنا و مفهوم پیدا می‌کند. ظاهراً در جمهوری اسلامی قوه قضائیه از قوای دیگر مستقل است. با این وجود قوه قضائیه، بدون مجامله امروزه بیش از قوای دیگر به حقوق مردم تعدی می‌کند. روزنامه توقیف می‌کند. روشنفکر و روزنامه‌نگار به زندان می‌اندازد. برای جریانات ملی مذهبی پرونده‌سازی می‌کند. دانشجویان معترض به هجوم به خوابگاههایشان را به حبس می‌اندازد. وکلای قربانیان ترور و سرکوب را متهم و به بازداشتگاهها می‌سپارد. دختران و پسران جوان را به شلاق و شکنجه خیابانی محکوم می‌کند. مقتول حوادث کوی دانشگاه تهران را محاکمه می‌کند و... در مقابل این تعديت قوه قضائیه، مطالبه‌ای در میان ائتشاری از مردم شکل گرفته و خواستار آن گشتند که دولت و بخصوص شخص خاتمی رئیس جمهوری اسلامی به قوه قضائیه تذکر یا اخطار قانون اساسی بدهد و به نحوی مانع اقدامات بیدادگرانه آن گردد. به عبارت دیگر پناه بردن به دولت (قوه مجریه) از ستم قوه قضائیه. این هم از شگفتیهای رژیم اسلامی است که قوه قضائیه که بنا بر نقش و تعریف در سیستم های سیاسی مبتنی بر قانون اساسی، باید پناهگاه مردم برای دفاع از آنها در مقابل قدرت سیاسی باشد و طبق جمله اختلافات بین این یا آن شخص حقیقی یا حقوقی با دولت بپردازد تا رعایت قانون از طرف دولت را پاسداری کند، خود به قوه‌ای تبدیل شده که بخشهایی از مردم از ستم آن به دولت روی می‌آورند. کمی قبل گفته شد ظاهراً در جمهوری اسلامی قوه قضائیه از قوای دیگر مستقل است. ولی اگر واقعاً قوه قضائیه از قدرت سیاسی مستقل باشد، چه دلیلی وجود دارد که بطور مداوم احکام آن علیه گرایشات معینی از جامعه امروز ایران باشد؟ کیفیت اجتناب‌ناپذیر برای قضاوت و داوری مستلزم بیطرفی آن می‌باشد. استقلال قوه قضائیه نیز به منظور بیطرفی آن از قدرت سیاسی به عنوان یک اصل پذیرفته شده است. مطالعه عملکرد قوه

قضائیه رژیم اسلامی طی چند سال اخیر، حاکی است که این دستگاه جهت‌گیری معین سیاسی را در تصمیمات خویش ملحوظ می‌دارد و این جهت‌گیری سیاسی چیزی نیست جز تأمین منویات سیاسی جناح ولایت فقیه و تجار عمده بازار یعنی بخش غالب قدرت سیاسی که مرکز استبداد دینی نیز هست. علاوه بر این جهت‌گیری سیاسی، به لحاظ تشکیلاتی، انتصاب رئیس دستگاه قضائی توسط خامنه‌ای "رهبر" رژیم اسلامی نیز عاملی است که به وابستگی مقامات دستگاه قضایی به قدرت سیاسی منجر می‌شود. طبیعی است که دستگاه قضایی که مقامات آن توسط "رهبر" قدرت سیاسی منصوب می‌شود باید خود را در مقابل آن موظف بداند و این خود نافی استقلال قوه قضائیه و ناقض امر بیطرفی آن در اختلافات میان اشخاص حقیقی و حقوقی با قدرت سیاسی می‌باشد. وابستگی قوه قضائیه اسلامی به مرکز قدرت سیاسی و طبعاً نقض بیطرفی آن تا حدی است که برخی از تصمیمات این قوه قضائیه پیش از آن که توسط قضات آن اتخاذ شوند، توسط سخنگویان حزب تجار بازار، یعنی هیأت مؤتلفه با خبرنگاران در میان گذاشته می‌شوند. محمدرضا ترقی مدتی قبل از محکومیت عزت ابراهیم نژاد، مقتول کوی دانشگاه تهران توسط یکی از شعب دادگاه، او را به عنوان متهم به خبرنگاران معرفی نمود. او در مورد دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای نیز به اظهار نظراتی پرداخت که به روشنی نشانگر نقش و نفوذ این حزب در دستگاه قضائی است. بنا به گزارش مقامات قضائی تعطیل نشریات در اوایل سال ۷۹ و نیز شلاق و شکنجه‌های خیابانی اخیر، بنا به دستور خامنه‌ای "رهبر" قدرت سیاسی حاکم صورت گرفته‌اند. شواهد متعددی نشانگر آنند که دستگیری نیروهای ملی - مذهبی نیز با مجوز خامنه‌ای صورت گرفته است. اگر یک نمونه و فقط یک نمونه نیز از گذشته بخواهیم ذکر کنیم، قتل عام زندانیان سیاسی در زمان خمینی است. دستگاه قضایی اسلامی با فرمان خمینی به جنایت دست زد. همه این شواهد نشان می‌دهند که دستگاه قضای اسلامی، مانند دستگاه قضایی تمامی رژیمهای استبدادی، وابسته و تحت تسلط قدرت سیاسی و نتیجتاً جانبدار سیاست حاکم است. داوری و قضاوت چنین دستگاهی طبعاً در جهت مصالح و منافع قدرت سیاسی است و کیفیت لازم را به عنوان یک دستگاه قضایی ندارد. این وابستگی امروزه بیش

از پیش برای اقتشار مختلف مردم امری روشن و آشکار گشته است. با این وجود خاتمی رئیس جمهور اسلامی، کماکان در سخنان خود در پاسخ به اعتراضات به تعدی دستگاه قضایی، استقلال قوا را علم می کند. آقای خاتمی نمیتواند از وابستگی سیاسی این دستگاه بی اطلاع باشد و بنابراین او بر جانبداری سیاسی و ناعادلانه بودن قضای اسلامی پرده استتار می کشد.

جانبداری مذهبی قضای اسلامی

قاضی در حل اختلافات میان طرفهای مرافعه، در نهایت باید حکم صادر کند و امر "انجام دادن" یا "انجام ندادن" کاری و یا "دادن" چیزی را برای حل اختلاف صادر کند. انطباق قواعد و قوانین جزایی مدون بر دعوی مورد داوری مبنای تصمیم قاضی می باشد. در مواردی که قواعد و قوانین جزایی موجود کفایت نمی کنند قاضی خود مبادرت به ابداع قواعد جدید می کند. بنابراین قاضی، قدرت فوق العاده ای دارد که در سرنوشت میلیونها انسان جامعه تأثیر می گذارد. عدم اقدام در حل اختلاف یا اقدام مغایر با شأن و مقام انسانها، به عواقب و مشکلات عظیمی برای جامعه منجر می شود. احتراز از این عواقب و مشکلات، مبارزه برای اصلاح و مدرنیزه کردن قواعد و قوانین جزایی را دامن زده که یکی از برجسته ترین نمونه تغییر این قوانین را می توان در لغو حکم اعدام در بسیاری از کشورها مشاهده کرد. نمونه دیگر، معاهدات بین المللی علیه شکنجه می باشد. بنابراین قواعد و قوانین جزایی مثل هر قانون دیگری می توانند بنا به نیازهای جدید بازسازی و بهنگام شوند. ولی در جامعه ایران زیر حکومت اسلامی، قواعد و قوانین جزایی، حاصل از "شارع مقدس" هستند و حدود اختیارات مردم برای اظهار نظر در مورد مسایل مربوط به سرنوشت خویش از دایره معینی برخوردارند. مردم در مورد آنچه به "شرع مقدس" نسبت می دهند، حتی اگر مربوط به حیاتی ترین مسایل آنها باشد، مجاز به دخالت و اعمال تغییر و تحول نیستند. اصل اول شمردن اسلام در حکومت اسلامی و در قضای اسلامی بیان این امر است که از طرف بسیاری از روحانیون حاکم ابراز شده است. برخی از سخنگویان این روحانیون بصراحت اعلام میدارند مردم تا آنجا خوبند که شرع مقدس را اجرا کنند. ولی اگر همین مردم با اصل قصاص مخالفت

ورزند، به مخالفت با اسلام مبادرت کرده و طبعاً با آنها باید بعنوان مخالف اسلام معامله کرد. این نحوه برخورد با قواعد و قوانینی است که هر روزه با حیات و ملمات مادی و معنوی مردم سروکار دارند: مسایل مربوط به طلاق، حق حضانت اولاد، امنیت مالی شغلی جانی مردم و... قواعد و قوانینی که بنا به شرایط ۱۴۰۰ سال پیش عربستان مبنای مناسبات افراد آن جامعه بوده اند، به دلیل جانبداری مذهبی قضای اسلامی بر جامعه ما دیکته می شوند و حتی نقد و گفتگو در مورد آنها به مجازات و عواقب سختی می انجامد، همانطوری که مدیر مسئول روزنامه ای را به دلیل درج مقاله درباره اعدام به حبس محکوم کرده اند. جانبداری مذهبی قضاوت، علت عمده ای از به عقب راندن دستگاه قضایی و رفتارهای مغایر با شأن و مقام انسان در جامعه ماست. حدود و تعزیرات اسلامی، از نظر مردم ایران و طبعاً از نظر نیروهای دموکرات باید بدون مجامله به زباله دانی سپرده شوند. کسانی که مامشات طلبانه یا مصلحت جوینانه با این امر برخورد می کنند، به شأن و مقام انسانی توهین روا می دارند.

قوة قضائیه اسلامی، به دلیل وابستگی سیاسی به قدرت حاکم و به دلیل جانبداری مذهبی، شایستگی قضاوت و داوری را برای حل اختلافات ندارد و بنابراین معضلات ناشی از مسایل مورد مرافعه میان مردم، لاینحل باقی می ماند و انرژی انبوهی از جامعه از این رهگذر به هدر می رود. جامعه ما نیازمند قوة قضائی غیرمذهبی، مستقل از قدرت سیاسی، بیطرف و برخوردار از کادرهایی شریف، روشنفکر و متکی به نظر و نفس می باشد. قوة قضائیه ای که براساس قوانینی مدرن و انسانی به حل اختلافات بپردازد و از حقوق و آزادیهای فردی شهروندان در برابر تعدی به قانون از سوی اشخاص یا قدرت سیاسی دفاع کند. ناگفته پیداست که قضای اسلامی یکی از شاخه های رژیم اسلامی است. رژیم اسلامی نمی تواند قوه قضائیه بی طرف ایجاد کند. پس تکلیف با قضای اسلامی را باید از طریق تعیین تکلیف با رژیم اسلامی روشن کرد.

با ارسال خبر، گزارش و عکس،
اتحاد کار
را تقویت کنید.

پیرامون دولت ... از صفحه ۴
و استیصال خود را در برابر "احکام حکومتی" و دخالتهای "رهبر" و "مجلس تشخیص مصلحت" رژیم آشکار ساخته بود. پس از سرکوب و یا رانده شدن گروهی از اصلاح طلبان حکومتی جدی و پیگیر، و در پی درماندگی روزافزون خاتمی و دولت وی در اجرای اصلاحات موعود، هنگامی که طرفداران جناح خاتمی توانستند اکثریت وسیع مجلس ششم را از آن خود سازند، توجه عمده اصلاح طلبان حکومتی به این مجلس معطوف گردید که آن را به "مجلس اصلاحات" نیز ملقب کردند. اگرچه در آن هنگام نیز، با در نظر گرفتن مجموعه توازن قوای جناحها و همچنین ترکیب ناهمگون درونی و هیئت اداره کننده این مجلس، معلوم بود که از دست آن نیز کار چندانی ساخته نیست، ولی توهم پراکنی نسبت به "مجلس اصلاحات" مدتها ادامه داشت. در هر حال، صرف نظر از این که دولت حاضر واقعاً "پاسخگو" بوده یا نه، مجلس موجود نشان داد که حتی در مورد ترکیب این دولت نیز، نمی خواهد و نمی تواند "پرسشگر" باشد.
چهار سال پیش، وقتی که کابینه اول خاتمی با ترکیبی نامتناسب و نامتجانس تشکیل گردید، اصلاح طلبان حکومتی عذر و بهانه آوردند که اکثریت مجلس پنجم در دست جناح رقیب، و پذیرش چنین ترکیبی ناگزیر است. اکنون که اکثریت مجلس در اختیار خود آنهاست، قبول همان ترکیب، و حتی ترکیبی ضعیف تر از کابینه اول، معنایی جز مصلحت طلبی و عقب نشینی بیشتر ندارد. پر واضح است که خامنه ای و دار و دسته وی هیچگونه اصلاحاتی را قبول، و از هرگونه اعمال فشار و کارشکنی برای عقب راندن و نهایتاً حذف رقیب خود ابائی ندارند، و مورد تشکیل کابینه نیز، طبعاً، از این قاعده مستثنی نیست. لکن نکته اینجاست که مشکل اصلاح طلبان حکومتی فقط این نیست که سنبه حریف پر زور است، مشکل آنها این نیز هست که خود واداده اند. مشارکت در قدرت و تصاحب مناصب و موقعیتهای سیاسی و اقتصادی در مجلس و دولت، بسیاری از آنها را به تسلیم و سازشکاری برای حفظ وضع موجود کشانده، ضمن آن که به رقابتهای درونی خود آنها نیز دامن زده است. چنین است که پیروزی مجدد خاتمی و فرصت تشکیل دولت جدید، نه به سکویی برای تجدید قوا و پیشروی بلکه برعکس، به سراسیمگی سازش و سقوط تبدیل می شود.

خسارت سنگین سیل در استانهای شمالی

بلایای آسمانی و مصایب زمینی

در حالی که چند سال است بخش بزرگی از مناطق ایران دچار خشکسالی شدید هستند، جاری شدن سیل در چند استان شمالی کشور در ۱۹ و ۲۰ مردادماه، ضایعات و خسارات سنگینی بر جای گذاشت.

بیشترین شدت سیل و زیانهای وارده، در استان گلستان (گرگان) بوده که تلفات آن، برپایه آمار رسمی اعلام شده پس از یک هفته از وقوع این فاجعه، بیش از ۳۰۰ کشته و مفقود بوده است. هرچند که بعداً نیز ارقام دقیقی از تعداد قربانیان سیل ویرانگر در این ناحیه، منتشر نشد، اما اهالی منطقه شمار آنان را بین سه تا پنج هزار نفر برآورد می‌کنند. از جمله در شهر کلاله، در همین استان، که از شدیدترین مناطق آسیب دیده بوده است، مردم محلی، بر اساس گزارش روزنامه "همشهری"، تعداد کشته و ناپدیدشدگان را حدود هزار نفر تخمین می‌زنند. جانباختگان حادثه سیل در استان خراسان، دهها نفر اعلام شده که این نیز آمار نهایی آنها نبوده است. در همان ایام، در شاهرود، مازندران، آذربایجان، و... نیز جاری شدن سیل، صدمات فراوانی به بار آورده است. بخش عمده قربانیان از اهالی روستاها و یا شهرکهای محروم واقع در این مناطق بوده است. اما تعداد قابل توجهی از مسافران عبوری جاده محوری گلستان - خراسان، و همچنین خانوارهایی که برای استفاده از تعطیلات به اطراف دریاچه و بوستان (پارک) ملی گلستان رفته بودند، قربانی این سیل شده‌اند، به طوری که اجساد زیادی در پشت سد گلستان (گرگان رود) انباشته شده بود. بر اثر این حادثه، صدها میلیارد ریال خسارت وارد شده و هزاران نفر از مردم روستاها و شهرهای سیل زده، دار و ندار خود را از دست داده‌اند. در شرق استان گلستان بیش از هشتاد روستا و دو هزار واحد مسکونی شدیداً آسیب دیده‌اند. نه تنها راههای فرعی و روستایی، بلکه بخشی از جاده اصلی و پل اتصالی محور گلستان - خراسان (پل کوسه) ویران شده، مزارع و مراکز تولیدی، شبکه‌های برق و ارتباطات و... با تخریب کامل و یا آسیبهای جدی روبرو شده‌اند.

اگرچه پیش‌بینی دقیق زمان و مکان وقوع این قبیل حوادث طبیعی امکان‌پذیر نیست، اما انجام تدابیر لازم به منظور پیشگیری و یا کاهش ضایعات و صدمات آنها، خصوصاً در مناطقی که بیشتر در معرض اینگونه سوانح قرار دارند، کاملاً ضروری است. در جریان این فاجعه اخیر،

چنان که روزنامه "ایران" گزارش کرده است، هواشناسی کشور ۳۶ ساعت پیش از وقوع حادثه، بارندگی شدید و احتمال جاری شدن سیل در استان گلستان و مسیر ارتباطی آن با استان خراسان را اعلام داشته بود. اما هیچگونه اقدام عملی برای اخطار و یا پیشگیریهای ضروری از سوی ارگانهای مسئول صورت نگرفته بود و، در نهایت نیز، وزارت کشور، وزارت راه، پلیس راه و... خود را از مسئولیت مبرا دانسته و گناه این غفلت و بی توجهی آشکار را به گردن دیگری انداختند. پس از وقوع فاجعه نیز، در حالی که غالباً از اعلام ابعاد واقعی آن پطره می‌روند، امکانات و تجهیزات لازم برای کمک‌رسانی، انتقال مصدومان و آسیب‌دیدگان و یا جستجوی قربانیان و ناپدیدشدگان را فراهم نمی‌کنند. در جریان سیل اخیر نیز نه فقط کمبود قایق و هلی‌کوپتر و دیگر وسایل ضروری برای یافتن مجروحان و قربانیان شدیداً چشمگیر بوده بلکه تأمین آب آشامیدنی روستاها و مناطق محاصره شده هم، توأم با تأخیر و اختلالات فراوان بوده است. اما تنها کاری که مسئولان جمهوری اسلامی، در این قبیل مواقع، از آن فروگذار نمی‌کنند آنست که این "بلیه آسمانی" را یک "امتحان الهی" دیگر وانمود کرده و مردمان را به "صبر و شکیبایی" فراخوانند!

فاجعه بزرگتر

جاری شدن سیل در استانهای شمالی که با وارد آوردن زیانهای فراوان، معضل دیگری بر مشقات و مشکلات جاری توده‌های مردم افزود، در عین حال، فاجعه بزرگ دیگری را نیز آشکارتر کرد. و آن تخریب گسترده و بیسابقه محیط زیست در سرزمین ماست.

طبق گزارش "سازمان حفاظت محیط زیست کشور"، مناطقی همچون استان گلستان، در گذشته‌ای نه چندان دور، به عنوان مناطق ایمن از سیل محسوب می‌شدند و به ندرت سیلابی در آن اتفاق می‌افتاد. اما در دهه‌های اخیر، این استان در کانون مناطق پر خطر کشور از نظر سیل قرار گرفته است. اما این واقعیت مصیبت‌بار تنها محدود به استان گلستان نیست، چنان که سیل ویرانگر چند هفته پیش در مشکین‌شهر، و قبل از آن در لرستان، و بسیاری جاهای دیگر نیز، آن را به اثبات رسانده است. شدت و دامنه تخریب محیط زیست، و بی‌اعتنائی و غفلت نسبت به عواقب آن، چنانست که تغییرات ناگهانی اوضاع جوی و حوادث طبیعی منجر به فاجعه‌ای بزرگ در این یا آن منطقه کشور می‌شود. نخستین عامل و یا مورد این آسیبهای زیست محیطی، تخریب گسترده مراتع در نتیجه چرای مفرط و بهره‌برداری غیرعقلانی است که در دوره‌های خشکسالی

هم سرعت و شدت افزونتری می‌یابد. در اثر از بین رفتن پوشش گیاهی و ویران شدن مراتع، نه فقط فعالیتهای دامداری با محدودیتهای فزاینده مواجه می‌شود، بلکه بارش باران و رگبار نیز، که می‌تواند موهبتی برای کشاورزان و دامداران باشد، به سیلی خانمان‌برانداز بدل می‌گردد. با اینهمه، و به رغم هشدارهای مکرر صاحب‌نظران و کارشناسان محیط زیست، تاکنون هیچ اقدام قابل توجهی برای چاره‌جویی و جلوگیری از تخریب این منابع، از طرف ارگانهای مسئول دولتی صورت نگرفته، که آخرین نمونه آن نیز طفره رفتن آشکار آنها از انجام این مسئولیت تحت عنوان واگذاری مراتع به بخش خصوصی بوده است.

عامل مهم دیگری در این زمینه، تداوم تخریب جنگلها و اراضی جنگلی، در اثر بهره‌برداری غیراصولی از آنها، قطع بی حساب و کتاب درختان و قاچاق چوب، چرای دامها که باعث از بین رفتن پوشش گیاهی و کوبیده شدن خاک جنگلها می‌شود و... است. ایران که بر حسب وسعت و نیازهای جمعیتی آن از منابع جنگلی متناسب و قابل ملاحظه‌ای نیز برخوردار نبوده، به گفته کارشناسان، در دهه‌های اخیر شاهد خرابی و از بین رفتن بخش بزرگی از جنگلهای خود بوده است.

یکی دیگر از عوامل مسئله مورد بحث، عدم لایروبی نهرها، کانالها و دریاچه‌های پشت سدها، نبود مراقبتهای ضروری در مسیلهای و یا در احداث و ترمیم سیل‌بندها، ایجاد ساختمان، واحدهای مسکونی و شهرکها در مسیلهای و یا حاشیه رودخانه‌ها، و... است که نه فقط از فقدان برنامه‌ریزی برای پیشگیری از صدمات، بلکه از هرج و مرج رایج در این زمینه خبر می‌دهد. این قبیل کارها و ندانم‌کاریها، که در وضعیت "عادی" نیز به آلوده‌سازی و تخریب تدریجی محیط زیست دامن می‌زنند، در شرایط وقوع یک حادثه طبیعی، مانند باران و سیل، نیز فاجعه‌آفرین می‌شوند. این نکته در جریان سیل اخیر استان گلستان نیز کاملاً مشهود بود. حادثه سیل در استانهای شمالی کشور، مانند حوادث طبیعی متعدد دیگر در سایر مناطق ایران، جدا از تلفات و خسارات شدید بلاواسطه آن، باری دیگر این آگاهی و هشدار را مطرح می‌سازد که هرگاه تلاش و کوششی همه جانبه برای جلوگیری از تخریب روزافزون طبیعت و رفع آسیبهای زیست محیطی انجام نگیرد، نه تنها کار و زندگی روزمره اکثریت مردم این سرزمین با دشواریها و اختلالات مضاعفی روبرو خواهد گشت بلکه در هر فصل و هر ماه، مصیبت دیگری مانند فاجعه سیل استان گلستان، و حتی شدیدتر، در انتظار آنها خواهد بود.

از رنجی که می‌بریم

ناهید

نمیکنند. طبق گزارش مجلات زنان منتشر در سال ۱۳۶۴، در سال ۱۳۵۷ هیچ یک از کارخانجات مورد بررسی این نشریات، زنی را استخدام ننموده است. از آن تاریخ به بعد هم به مرور سیاست جایگزینی نیروی کار مردان با زنان در کارخانه‌ها به اجرا در آمد و در نتیجه طبق آمار ۱۳۷۰ تنها ۲۵/۸ درصد زنان شاغل در کل کشور در کارخانجات مشغول به کار بودند. وضعیت زنانی که به هر علت هنوز در کارخانجات صنعتی ایران شاغل بوده و با مشکلات اقتصادی و فشارهای ناشی از آن دست و پنجه نرم مینمایند نیز بهبود نیافته و فشارهای مضاعف بر آنها برای وادار کردنشان به ترک محیط کار ادامه دارد.

زنی کارگر از کارخانه تولید دارو میگوید: "چه طوری با ۸۰۰۰ تومان حقوق در ماه با چند سر عائله زندگی کنیم. تازه حق مسکنی هم که از کارخانه میگیریم ۱۵۰۰ تومان است و کرایه دو اتاق بیش از ۲۰۰۰۰ هزار تومان. از ارتقا کاری و اضافه کاری هم خبری نیست. کارگر ساده می آئیم و کارگر ساده میرویم. اگر هم ارتقا کنیم و امکان انتقال به بخش دیگری باشد باید کارفرما ببیند در بخش دیگر زنی کار میکند یا نه در غیر این صورت از ارتقا خبری نیست. چون مدیریت میگوید یک زن بیاید وسط عده ای مرد که چه بشود".

روند خصوصی سازی کارخانجات مشکلات دیگری را برای زنان کارگر به وجود آورده است زیرا از آنجا که کارخانجات خصوصی برای تولید بیشتر سرعت کار را افزایش داده اند، کارفرمایان کارگران را به رقابت با یکدیگر برای تولید بیشتر تشویق نموده و در این میان کارگرانی که سرعت بیشتری در کار دارند، مورد تشویق قرار می دهند (کارگر نمونه) و در نتیجه زنان کارگر برای اینکه عقب نمانند و کار خود را از دست ندهند فرصت سرخاراندن نداشته و طاقت خود را از دست میدهند. از طرف دیگر کارخانجات سهامی با فروش تعدادی از سهام خود به کارگران، عملاً کارگران را در مقابل یکدیگر قرار داده و در اینجا کارگران زن با مشکلات جدید تری روبرو میگردند. (به این صورت که دیگر آنان با یک کارفرما روبرو نیستند، بلکه کلیه کارگرانی هم که حتی از یک سهم برخوردار میباشند خود را در حکم کارفرما میبینند بالتیجه محیط کار اغلب بیشتر برای زنان غیر قابل تحمل میگردد.) مشکل عمده دیگر استفاده از نیروی جوان است به این معنی که زنان متاهل و بیوه و میانسال در کارخانجات استخدام نمیشوند و آنهایی هم که از گذشته‌ها به

از صفحه یک
اگر برای زنان تحصیل کرده و شاغل، قدر و منزلت کار بیرون از خانه امری است واجب و پذیرفته شده و قدمی لازم در راه استقلال مادی، کار زنان در حرفه‌های کم درآمد و غیر تخصصی اجباری است که نه تنها فخری به دنبال ندارد، بلکه خود عاملی است، که پدیده ازدواج "مناسب" را، در چشمان آنان از قدر منزلت ویژه ای بر خوردار میسازد. نگرش این قشر از زنان به ازدواج مناسب، طبق مشاهدات، نه انتخاب شریک زندگی بر بستر عشق و تفاهم مابین دو انسان برای رسیدن به نقطه کمال بلکه بیشتر فرار از مشکلات اقتصادی و اجتماعی و امید داشتن به تغییر این شرایط در صورت ازدواج میباشد.

این مسئله بیش از همه در بین زنان بیوه، زنان مطلقه و زنان سرپرست خانواده، که بیشترین رنجها را در کار کردن بر دوش میکشند، به چشم می‌خورد. درست در میان همین قشر از زنان است که بالاترین آمار ازدواجهای ناموفق همراه با رنج نیز صورت گرفته است.

برای این دسته از زنان، بخصوص آنهایی که بچه دارند، عدم وجود مهد کودک های کافی در کارخانجات و عدم امکانات مالی برای پیدا نمودن شخص ثالث در خدمت رسیدگی به فرزندان در طول روز، مهمترین عامل خانه نشینی است و تازه در صورت پذیرش فرزندان خردسال آنان در مهد کودک های محیط کارشان، از آنجا که این مهد کودکیها بچه های کارگران زن را در موقع اضافه کاری نمی پذیرند، لذا فشار مالی از یکطرف و نبودن سرپرست برای نگهداری فرزندان به هنگام اشتغال مادر از طرف دیگر، همگی دلالتی هستند که مادران کارگر را مجبور مینماید به دلخواه و یا اجبارا دست از اشتغال برداشته و به سرپرستی کودکانشان بپردازند. خانه نشینی این قشر زنان ویا بهتر بگوئیم ترک کار اجباری آنان، عامل مهمی است برای پیوستن به آخرین راه حل موجود پیش پایشان، یعنی تن دادن به ازدواجهای ناموفق.

با مروری به وضعیت اشتغال زنان در بخش صنعت در سه دهه گذشته، به دنبال انقلاب و پی گیری سیاست راندن زنان به پستوهای خانه از سوی حکومت مذهبی ایران، برای زنان رانده شده از محیط کارخانجات و کارگاه های صنعتی راهی دیگر جز بدیل ذکر شده در بالا باقی نمی ماند. به طور نمونه در سال ۱۳۳۵، ۸/۸ درصد زنان شاغل کل کشور، در بخش صنعت کار مینموده اند در حالیکه در سال ۱۳۵۵ این رقم به ۵۳/۸ درصد می رسد و در سال ۱۳۶۵ به ۲۲/۹ درصد. این ارقام و آمار بیانگر این واقعیت هستند که روند صنعتی شدن در ایران در بکار گرفتن نیروی کار زنان پس از انقلاب از الگو های مشابه خود در جهان پیروی

کار مشغولند با بهانه های واهی از کار بیکار میشوند، زیرا که جایگزینی زنان جوان تر گذشته از آنکه امکان سرعت بخشیدن به کار را فراهم می آورد، برای کارفرمایان و سازمان بیمه های اجتماعی نیز زمینه صرفه جوئی در ارائه خدماتی مانند مهد کودک ها و پرداخت حقوق دوران مرخصی زایمان و... را تامین میکند. و نیز از وقفه در تولید به سبب مرخصی هایی که مادران گاه و بیگاه به خاطر حل مشکلات فرزندانشان میگیرند جلوگیری مینماید.

کمترین اعتراض کارگران نیز با تهدید به اخراج و یا تعلیق کار روبرو است. و دست کارگران بخصوص کارگران زن برای اعتراض به شرایط نابهنجار کار، از هر جا کوتاه است. شوراها ی کارگری موجود در کارخانجات هم بیشتر عاملین کارفرمایان هستند تا مدافعین حقوق کارگران و عمدتاً با انجمن های اسلامی کارخانجات همکاری مینمایند.

زنان کارگر در برابر فشارهای وارده واکنش های متفاوتی از خود نشان میدهند. در برخی کارخانجات کارگران زن طومارهای امضا شده برای خواست های خود تهیه می نمایند. بطور مثال طرح بازنشستگی زنان کارگر بعد از بیست سال خدمت، از این اقدامات است. فرسودگی ناشی از کار زمان بندی شده در کارخانه و کار پایان ناپذیر در منزل آنان را به جایی میرساند که تصمیم میگیرند، دسته کم با بازنشسته شدن، قوای باز مانده خویش را برای ادامه زندگی پر از رنج خود و فرزندانیشان حفظ نمایند. اما اکثراً میبایست مبارزه ای جدی نمایند زیرا که سازمان تامین اجتماعی به هیچ وجه زیر بار ۲۵ یا ۳۰ روز حقوق بازنشستگی نمیروند در نتیجه عموماً زنان با ۲۰ روز حقوق ماهانه، راضی شده و به اشتغال خود پایان میدهند. البته بسیاری از زنان بعد از مدتی در اثر فشار زندگی و تورم کمر شکن موجود پشیمان میشوند و دوباره تلاش مینمایند به کار برگردند ولی دیگر به کار گرفته نمیشوند. یکی از زنان کارگر بسته بندی بخش داروئی میگوید:

" بعضی از زنان که پیش از موعد خود را بازنشسته میکنند پشیمان میشوند و میخواهند به کار برگردند اما چه فایده، آنان دوباره نمیتوند برگردند. جای آنها هم کسی استخدام نمیشود و فشار کار ما چند برابر میشود".

ترس از بیکاری، خستگی ناشی از سرعت و یک نواختی کار، اوضاع بد اقتصادی و نگرانی از کاهش قدرت خرید به لحاظ تورم بیرویه، بی ضابطگی محیط کار، تفاوت گذاشتن میان کارگران زن و مرد از طرف کارفرما، کمی دستمزد، نبودن تامین اجتماعی، آگاه نبودن به حقوقی ناچیزی هم که دستکم بر روی کاغذ به رسمیت شمرده شده و... از ویژه مشکلات زنان کارگر در کارخانجات ایران به شمار می‌رود. بقیه در صفحه ۱۲

بیله دیگ، بیله چغندر!

در گرماگرم بحث‌های مجلس درباره دولت جدید خاتمی، و ظاهراً به منظور پاسخگویی به انتقادهای برخی از نمایندگان و روزنامه‌ها نسبت به عدم انسجام و ناهماهنگی کابینه معرفی شده، رئیس جمهوری رژیم دستورالعملی را با عنوان "آئین کار و میثاق مشترک اعضای دولت" منتشر ساخت.

در این "میثاق مشترک"، با بیان این که "مجموعه دولت، یک نظام تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر، توسعه‌گرا، اصلاح‌طلب، منسجم و مقتدر و دارای عزم هماهنگ است که می‌تواند و باید نقش مؤثری در توسعه پایدار و همه‌جانبه کشور ایفا کند" و این که "مسئولیت دولت بر تعلق خاطر و پایبندی همه اعضای آن به میثاق مشترک و موازینی استوار است که تعهد دولت به حساب می‌آید"، "مسئولیت‌های هر یک از اعضای دولت" فهرست‌وار آورده می‌شود: "پایبندی و اهتمام به دین و اخلاق در عرصه سیاست، مدیریت، سلوک و زندگی شخصی" - "پذیرش عملی رأی ملت، انگیزه‌مندی و تعهد نسبت به خواسته‌های صلاح‌جویانه و اصلاح‌طلبانه مردم..." - "تعهد نسبت به تقدم منافع ملی و مصالح کشور بر منافع گروهی و فردی..." - "کلان‌نگری و تقدم آن بر نگرشهای بخشی" - "قبول اصل صداقت و صراحت در برخورد با مردم... داشتن روحیه انتقادپذیری و بهره‌گیری از دیدگاه‌های کارشناسانه" - "دور کردن عرصه مدیریت اجرایی از تخریب و تنش و فرسایش، مهندسی مجدد و ساماندهی مدیریت بر مبنای اصل شایسته‌سالاری" - تلاش برای استفاده بهینه از ظرفیتهای ملی، منابع و اموال عمومی و... آنگاه، براساس این "میثاق مشترک"، رئیس جمهوری از وزیران خود می‌خواهد که "راهبردها، برنامه‌ها و ساز و کارهای مشخص اجرایی که به تحقق و تثبیت مردم‌سالاری دینی در کشور منجر می‌شود، مسئولیت مشترک اعضای دولت تلقی گردد" و با اشاره به لزوم "فهم و استنباط مشترک از راهبردها و اولویتها"، تأکید می‌کند که "تکیه بر راهبردهای عام در برنامه سوم توسعه کشور و اولویتهای مطرح شده در انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری... تکلیفی است بر دوش یکایک اعضای دولت تا به بهترین شیوه و در حداقل زمان ممکن برای تحقق آن اقدام عملی صورت دهند"...

متن این "میثاق مشترک"، گواه روشنی از ناتوانی دولت خاتمی در انجام وعده‌های آن است. بعد از "حرفهای قشنگ"، نوبت "انشاء نویسی" و عبارت‌پردازیهای بیهوده

رسیده است. خاتمی با تکیه بر الفاظی چون "اقتدار"، "انسجام" و "هماهنگی"، در حقیقت بی‌اقتداری و ناهماهنگی دولت خود را آشکار می‌سازد. حتی اگر این متن مورد پذیرش همه اعضای دولت هم باشد - که بنا به تجربه مشخص عملکرد چهار سال گذشته، چنین نبوده است - این کلی‌گوییها گریبان کسی را نمی‌گیرد و هیچگونه ضمانت اجرایی هم ندارد.

در همان روز انتشار "میثاق مشترک" دولت خاتمی، "مجلس اصلاحات" هم طرحی را گذراند که از لحاظ کلی‌گویی و فقدان ضمانت اجرایی، دست کمی از آن "میثاق" ندارد.

مجلس رژیم، در جلسه ۲۴ مرداد گذشته، با تصویب شور دوم "طرح اجرای اصل ۴۸ قانون اساسی"، دولت را مکلف کرد "تا دو سال پس از تصویب این قانون نسبت به رفع هرگونه تبعیض ناروا در استفاده از مناطق مختلف کشور از منابع طبیعی و سرمایه‌های ملی و همچنین فراهم کردن زمینه رشد این مناطق متناسب با استعدادها با حفظ رقابت سازنده تلاش کند". طبق این مصوبه، همچنین، دولت موظف شد "برای توزیع مناسب فعالیت‌های اقتصادی در مناطق مختلف کشور و استفاده بهینه از قابلیت‌ها و مزیت‌های نسبی در راستای نقش منطقه‌ای و بین‌المللی اقدامات قانونی لازم را به عمل آورد".

عدم تعادل فزاینده در رشد مناطق و استانهای کشور و عقب ماندگی دهشتناک بسیاری از شهرها و روستاهای سرزمین ایران، واقعیتی عریان است که در طی حاکمیت رژیم اسلامی نیز تشدید گردیده است.

در اوایل انقلاب نیز برخی از سردمداران رژیم تازه به دوران رسیده، ظاهراً برای مقابله با این نابرابریها، طرح اختصاص یک روز "پول نفت" به هر استان را مطرح کردند. اما واقعیتها نشان دادند که اینگونه طرحها و تدابیر خلق‌الساعه، اگر نه عوامفریبانه، نمی‌توانند چاره‌ساز باشند.

مصوبه اخیر مجلس هم از آن‌گونه مصوبات کلی و خیالبافانه است که، اگر هم معدود کسانی را بفریبد، در عمل هیچ ثمری نخواهد داشت.

مجلس ششم، با اکثریت اصلاح‌طلبان حکومتی، که تاکنون از انجام همه وعده‌های انتخاباتی خود درمانده، از تشکیل کمیسیون ویژه تحقیق درباره قتل‌های زنجیره‌ای طفره رفته، از اصلاح قانون مطبوعات مورد نظر خود عقب‌نشینی کرده، تلاش برای برچیدن "نظارت استصوابی" را به فراموشی سپرده است... با تصویب چنین طرح‌های بی پایه و اساسی، در واقع، درماندگی خود را عیان می‌سازد.

از زنجی ...
زنی کارگر در بخش بسته بندی مواد آرایشی وابسته به کارخانه تولید دارو می‌گوید:

"ما که نمیتونیم بریم در معابر دست فروشی کنیم، بلاخره باید به جوری نان در بیاریم، آگه تو کارخونه کار نکنیم مجبوریم بریم ۱۲ یا ۱۴ ساعت تو تولیدیها بدون تامین اجتماعی و حمایت درست حسابی کار کنیم. چرا نباید امنیت کاری در کارخونه داشته باشیم، چرا مادرهائی که بچه مدرسه رو دارن آگه دیرتر سر کار بیان به کارخونه راهشون نندن و یا جریمه بشنند. چرا وضعیت کار را با وضعیت ما مناسب نمیکنند؟ ما آگه خونه‌نشین بشیم کی جوابگوی بچه‌های ماست؟ خیلی از ماها از زور ناچاری مجبور میشیم بخاطر گذران زندگی یا صیغه کسی بشیم یا زن دوم یا سوم مردی بدبخت تر از خودمون".

بهره مندی از امکانات رفاهی ویژه زنان، تضمین استخدام و ادامه کار زنان، فرصتهای برابر آموزشی در حین کار، و اضافه کاری از جمله خواسته‌های زنان است. از چشم‌کارفرما و سرمایه داران تحقق چنین خواسته‌های مستلزم پرداخت هزینه‌های اضافی است. تنها کار زنان از این رو برای سرمایه داران اهمیت دارد که نیروی کار ارزان تری است و از طرفی دیگر روحیه در ظاهر مطیع زنان جایگزینی خوب برای کار مردان و تهدیدی در مقابل مقاومت کارگران مرد خواهد بود. البته این مورد آخر به خاطر سیاست جدائی جنسی در کارخانجات ایران کمتر تاثیر گذار است. آنچه قابل اهمیت است اینکه سیاست‌های جمهوری اسلامی در کنار شرایط طاقت فرسای کار و بدی دستمزدها در مشاغل غیر حرفه‌ای و کم در آمد روز به روز زنان بیشماری را خانه نشین نموده و در نتیجه این گونه زنان برای گذران زندگی اگر مطلقه یا بیوه باشند مجبور به تن دادن به ازدواج‌های ناهنجار بوده و اگر هم متأهل باشند مجبور به تحمل هرگونه ظلمی از جانب همسران خود که تنها نان آور خانواده میباشند بوده و عموماً این قشر از زنان کمتر شکایت نموده و در صورت خشونت همسرانشان و فشارهای متعدد دیگر، از ترس مشکلات مالی و تنهائی و... هرگز به مراجع دفاع از حقوق زنان رجوع نخواهند نمود.

توضیح: مقاله موجود نتیجه مشاهدات عینی نویسنده مقاله از کار زنان کارگر بخش‌های بسته بندی کارخانجات وابسته به کارخانه تولید دارو ایران در پیوند مشخص زمانی بین سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴ و تماس‌های فردی با برخی از زنان شاغل در این کارخانه تا به امروز میباشد. رقم‌های آماری این مقاله از اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۱۰۰-۹۹ آذر ۱۳۷۴ استخراج گردیده است).

ما آنها به قتل رسانیده‌اند!

... پدر و مادرم پیرند. چیزی نداشتیم. سه تا خواهرم از خودم کوچکترند. هفته‌ای دو سه شب بی شام می‌خوابیدیم. دلم برای پدر و مادرم می‌سوخت. هیچ راهی نداشتم. می‌خواستم بمیرم و این همه رنج و بدبختی خانواده‌ام را نبینم. خودم را سوزاندم. نفت ریختم روی سرم. ظهر بود. کسی خانه نبود. کبریت زدم. حالا راضی‌ام. پشیمان نیستم. اگر یک نانخور از خانواده‌ام کم می‌شد کمکی به آنها بود!

... بار سنگین معضلات اقتصادی خانواده‌ها در ایلام بر دوش زنان است. زنان در طول روز در مقابل خواستهای فرزندان فشار روانی زیادی تحمل می‌کنند و از سوی دیگر آگاهی نسل جدید دختران به حقوق انسانی و اجتماعی خود، افسردگی ناشی از عدم تحقق خواسته‌هایشان و پایین بودن بنیة اقتصادی خانواده‌ها برای پاسخگویی به نیازهای آنها شرایطی فراهم می‌آورد که آنان پایان بخشیدن به حیات خود را تنها راه ممکن می‌یابند.

... پیرزن هشتاد ساله‌ای شش بار خودسوزی کرده است. او با خانواده پسرش زندگی می‌کند و چون فقر و نداری آنها را می‌دیده تصمیم می‌گیرد خودش را از بین ببرد تا سربارشان نباشد.

... دختر شانزده ساله‌ای را از سر فقر و نداری به پیرمرد هفتاد ساله‌ای شوهر می‌دهد. دختر هم که دیده کاری نمی‌تواند بکند شب عروسی در حمام خانه خودش را آتش می‌زند. ... طی سالهای ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۴ بیش از ۱۲۰۰ نفر در ایلام خودسوزی کرده‌اند. تا سال ۱۳۷۵ هر روز یک نفر در ایلام اقدام به خودسوزی یا خودکشی کرده است. نزدیک به هفتاد درصد زنان و بیست و پنج درصد مردان خودسوزی کرده‌اند. در سالهای ۶۸ و ۶۹ رشد خودکشی در ایلام دو در هزار بود اما در مدت چهار سال رشد شصت درصدی پیدا کرده است. کسانی که دست به خودکشی زده‌اند بیشتر در محدوده سنی ۱۵ - ۳۰ سال قرار دارند.

... اعتیاد همسر، تعدد زوجات، ازدواج اجباری، فقر اقتصادی و اختلافات خانوادگی اندیشه پایان دادن به زندگی محنت‌بار را در زنان تقویت کرده و در انتخابی آگاهانه تصمیم به نابودی خود می‌گیرند تا بر آن رنج پایان بخشند.

... ازدواجهای اجباری برای دختران جوان آنها را در شرایطی قرار می‌دهد که در جدالی نابرابر با آئین و رسوم قبیله‌ای و خانوادگی گریزی جز نابود کردن خود نمی‌یابند.

... دختری هفده ساله پسری را دوست داشت ولی خانواده‌اش به زور او را می‌خواستند به پسر عمیش بدهند.

دختر تصمیم به اعتراض می‌گیرد و خود را آتش می‌زند. او می‌گوید اصلاً پشیمان نیستم.

... دختری نوزده ساله را برادرانش تهدید به قتل می‌کنند. به این دلیل که یکی از همسایه‌ها به آنها خیر می‌دهد که او را موقع حرف زدن با پسر غریبه‌ای دیده است. برادرها نیز دختر را تحت فشار قرار می‌دهند. دختر به سراغ هر کس که می‌رود نتیجه‌ای نمی‌گیرد. با

افزایش تهدیدها خودش را می‌سوزاند. نه پدر و نه برادرهایش حتی در بیمارستان از او سراغ نمی‌گیرند. مادرش می‌گفت پدرش از این که او دست به خودکشی زده خوشحال هم هست. چون این طوری می‌تواند سرش را جلوی مردم بالا بگیرد.

... محدودیتهای فرهنگی، عدم وجود امکانات تفریحی در مورد زنان چند برابر می‌شود. چرا که به دلیل سنتها و رسوم و تعصب، زنان کمتر حق دارند از این امکانات استفاده کنند.

... پدری در محضر خطاب به دخترش که می‌خواسته طلاق بگیرد گفته بود: بزنی فروختم و بز فروخته شده را پس نمی‌گیرند!

... دختری ۲۵ ساله در اوج جوانی خودش را به آتش می‌کشد. بیشتر از خرجش کار می‌کرد. وضع خانواده خوب نبود. سه کلاس که به مدرسه می‌رود آن را رها کرده پشت دار قالی می‌نشیند. می‌گفت آنقدر باید کار کنم تا بتوانم خرج عمل کلیه پدرم را بدهم. فقر خانواده، بیمای پدر، زندگی یکنواخت، آرزوهای دست نیافتنی، احساس درماندگی و ... شاید دلایلی برای خودکشی وی بوده‌اند.

... دختر هفت ساله‌ای را مادرش به زور به پیرمردی ۷۰ - ۸۰ ساله شوهر می‌دهد. تازه عروس به دلیل آن که همسرش طلاهای او را فروخته تا به برادرش بدهد، دانشجویی فوق لیسانس روانشناسی بعد از تهیه تحقیقی درباره خودسوزی زنان ایلامی، دانش‌آموزی که حد نصاب قبولی را نیاورده، زنی که شب عید پول برای خرید لباس ندارد و ... دست به خودکشی می‌زند.

نکاتی را که در بالا به آنها اشاره کردم نقل قولهایی بودند از مطلبی با تیتراژ "ایلام سرزمین زنان شعله‌ور" که در نشریه زنان، شماره ۷۷ منتشر شده است. گزارشی که با وجود محدودیتهای کار روزنامه‌نگاری و تحقیقاتی در جمهوری اسلامی بیان اعتراضی است که در جامعه در مخالفت با شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم انجام می‌شود و ابعاد دهشتناک این خودسوزیها وجود هر انسانی را می‌لرزاند.

جامعه مردسالار و حاکمیت پاسدار سنتها و تعصبات کور و ضدانسانی در فرهنگ عقب مانده اسلامی در ایران که خشونت علیه انسان و بویژه زنان و کودکان را تقویت می‌کند ریشه اصلی مصیبتی است که بخشی از آن در این مطلب عنوان می‌گردد.

خشونت بر جسم، روان و آزادی زنان چه در خانواده و چه در جامعه، فرهنگی است تحمیلی که مرتباً از آن حمایت می‌شود. با وجود مبارزات دلیرانه زنان در جوامع عقب مانده و در ایران با این سالارانه سنتیها از آنجا که قانون پشتوانه مبارزات آنها نیست و نهادهای اجتماعی جا افتاده و ویژه امکان بوجود آمدن ندارند، این تلاشها به عمق نمی‌رسد.

فشارهای سنتی به قدمت قرون، سلطه مردسالاری در محیط خانه و کار، زن‌ستیزی آشکار و پنهانی را در بافت ذهنی و رفتاری جامعه ایجاد کرده است. این سنت زمانی که با چماق حکومت تقویت می‌گردد نامهای عجیبی پیدا می‌کند: مفاسد اجتماعی، مبارزه با تهاجم فرهنگی غرب، با رفتار کفرآمیز، بی‌حجابی، و ...

سنت می‌گوید استقلال زن از خانواده پدری معنایی جز خدمت به شوهر یعنی سرپرست بلامنازع آینده‌اش ندارد و زن باید

مطیع باشد. جدا شدن از شرایط نامناسب زندگی مشترک با فردی که زن را با مهریه از خانواده خریداری کرده مصیبتی است که گریبان زن را می‌گیرد. چرا که زن مطلقه نه اجازه برگشت به خانواده را دارد و نه مورد حمایت قانون است. زنی که طلاق می‌گیرد از دارایی شوهر! بخوان دسترنج خود - سهم نمی‌برد، حضانت کوتاه مدت فرزندان (دختر تا هفت سالگی و پسر تا دو سالگی) نکرانی عمیقی در جیان و روانش ایجاد می‌کند. نگاههای تحقیرآمیز و تجاوزگرایانه محیط به زن مطلقه و ... آن خشونت جاری است که وجود دارد. این نگاه سرکوب‌گرایانه به هویت زن انچنان عواقب اجتماعی گسترده‌ای پیدا می‌کند که برخی از زنان را برای رها شدن از این درد و رنج به فکر خودکشی می‌اندازد.

همسرآزاری تنها آزار فیزیکی و جسمی نیست که زن را به فکر طلاق و پذیرش معضلات بعدی آن می‌اندازد بلکه تحقیر و سرکوفتها، اختیار کردن همسر دیگر و ... توهینی است که به هویت زنانه وارد می‌شود. سنتهای ارتجاعی زمانی که با دین و سیاست درمی‌آمیزند و کارکردهای اجتماعی پیدا می‌کنند عمق فاجعه را بیشتر می‌نمایند.

زن که در سنت خانواده هویت مستقلی ندارد، حق تصمیم‌گیری و راهیابی برای ترسیم آینده‌اش نقاط کوری می‌گردد که او را در جامعه پس می‌زند و همه جا با تبعیض رو در رو می‌گردد. هر نوع تجدیدنظری در مناسبات حاکم، کفر قلمداد شده و با نوک قلم فقها بر راهروهای پر پیچ و خم و بی انتهای لفاظیهای شرعی انچنان سرکوب می‌گردد که جان را در خطر جدی قرار می‌دهد. پاسداری از سنتهای پوسیده دین، فضیلتی است که در درجه اول زنان را نشانه می‌گیرد.

زنانی که جرات می‌یابند و به فکر خلاصی از قید و بندهای سنتی زندگی اجباری زنانشویی می‌افتند بعد از خلاصی از خشونت در چار دیواری خانه وارد چرخه خشونت در عرصه اجتماعی می‌گردند. اما وارد شدن در این آزمون و بیرون کشیدن گلیم خود از این گنداب که سنتها و مذهب آنرا پر کرده با یک تصمیم در ابعادی گسترده رسیده است. آمار جداییها و طلاق در دوره ۲۲ ساله حاکمیت اسلامی نشان از این دارد که بسیاری از زنان به این اندیشه رسیده‌اند که دست به این آزمون بزنند. این آزمون شکلی از اعتراض به نظم جاریست. مبارزه‌ایست علیه بخشی از فرهنگ خشونت، اما آنچه که این خشونت را سنت کرده باید ریشه‌اش بخشکد. سنت می‌گوید که خشونت افراد مذکر در خانواده برای فرزندان دختر امری طبیعی است. نگاه افراد خانواده به فرزندان پسر متفاوت از فرزندان دختر است. حق حضور دختران در عرصه‌های جمعی در بیرون از خانه نباید محدود باشد. همسرگزینی از طرف خانواده است که باید تأیید شود و ...

به نظر می‌رسد که همین چند مورد از محدودیتهای تحمیلی کافیسست که بحران در هویت انسانی را ایجاد کند. خشونت‌های دیگر پیشکش پاسداران سنت و مذهب.

زنان ناقص العقل و ناقص‌الخط هستند. زنان هرگز نمی‌توانند در شایستگی و کمال به مردان برسند. صندوقخانه منازل مناسبترین مکان برای عبادت زنان است. زنان حق حضور در اجتماع را ندارند. روا نیست که زن با مرد غریبه سخن بگوید. مردان بر زنان سرپرستی دارند. بقیه در صفحه ۱۷

تنها چاره جنایتکار،

نشان دادن معترضین

شکافی که در نتیجه جهانی شدن تشدید شده است، شکاف مابین صاحبان قدرت جهانی و وابستگان آنها از یکسو و مردم محروم و تحت ستم از سوی دیگر است، گوئی آنها بر روی یک سیاره زندگی نمی کنند...

اقدامات نمایشی که به اعتراض علیه جهانی شدن تعبیر می شود، نباید ما را از اهمیت و ابعاد سایر اشکال مخالفت، که به صورتی عمیق توسط جنبشهای اجتماعی و سندیکایی در شمال و جنوب پیش برده می شود دور نماید:

مبارزه دهقانان هندی علیه دستکاریهای بیولوژیک، جنبش بدون زمینها در برزیل، مارش جهانی زنان، اجتماع بومیان، مبارزه علیه خصوصی سازی در آمریکای لاتین، مقابله با بیکاری حاصل از منافع بورس بازان، دفاع از کارگرانی که در نتیجه ادغام و انتقال مؤسسات تولیدی تهدید می شوند و غیره... که می توان به آنها اضافه کرد، فعالیت سازمانهای مهم غیردولتی، چون گرین پیس (صلح سبز)، عفو بین الملل، سازمان مبارزه با گرسنگی، پزشکان بدون مرز و...، همینطور انجمنهای فراوانی که برای مبادله عادلانه، لغو دیون خارجی کشورهای جهان سوم و افزایش مالیات بر عملیات مالی و... مبارزه می نمایند. تا اواسط دهه ۱۹۹۰ تظاهرات علیه جهانی شدن لیبرال، که همزمان بود با تسلیم در مقابل قانون سرمایه داری بازار، به ندرت به درگیری و خشونت بین پلیس و تظاهرکنندگان منجر می گردید.

در عوض از چند سال پیش بدینسو، به نظر می رسد چنین تقابلی، همچون سناریوی از پیش تعیین شده اجتنابناپذیر شده است. هر بار که قرار است نشست مهمی در مکانی برگزار گردد، منطقه، زیر پوشش شدید امنیتی قرار می گیرد، هزاران پلیس و نیروی ضد شورش، خیابانهای مسیر عبور سران و اطراف محل اجلاس را به محاصره درمی آورند و حتی راههای ورودی شهر را می بندند و تمامی عبور و مرور را زیر کنترل می گیرند. چنان که در کبک - کانادا - انجام شد و یا به شکل کاریکاتور آن، اخیراً در شهر جنوا صورت گرفت.

نتیجه غیرقابل اجتناب چنین اقداماتی - اگر نخواهیم بگوئیم قابل انتظار و از پیش خواسته - ایجاد درگیری و سرکوب بیش از پیش بوده است.

در نمونه پراک، نیس، کبک، گوتسبرگ، بارسلون و بالاخره جنوا، که به مرگ یک نفر و زخمی شدن حدود ششصد نفر منجر گردید، شواهد نشان می دهد، در حالی که پلیس به شدیدترین وجهی در جهت سرکوب تظاهرات مسالمت آمیز وارد عمل شده است، دست تخریب گران حرفه ای را به طور کامل باز گذاشته بود، به طوری که بسیاری از نمایندگان سازمانهای غیردولتی این اعتقاد خود را، که می توانستند در کشورهای

دموکراتیک، به صورتی دموکراتیک مبارزه خود را پیش ببرند از دست می دهند.

زمان مقابله

برای چه چنین سخت گیریهایی در جهت محدود کرد و حتی تعلیق - موقتی و یا محلی - حق تظاهرات از طرف مقامات صورت می گیرد؟ چه توضیحی وجود دارد که هزاران مبارز سازمانهای مدافع جهان سوم، طرفدار صلح، محیط زیست، عقاید مذهبی، و... که از دیرزمان برای دنیایی عادلانه تر، همبسته تر، دموکراتیک تر و حافظ محیط زیست مبارزه می کرده اند، امروز "نامطلوب" اند؟ از آنها به عنوان باند تخریبگر، آشوب طلب و فاقد دیسپلین نام برده می شود؟ به نظر می رسد می توان دو دلیل عمده را نام برد.

اولین علت به موفقتهایی مربوط می شود که جنبش اپوزیسیون جهانی شدن لیبرال کسب کرده است: به شکست کشاندن طرح قرارداد چند جانبه مربوط به سرمایه گذاری (AMI) در اکتبر ۱۹۹۸ و کنفرانس سازمان تجارت جهانی (OMC) در سیاتل، دسامبر ۱۹۹۹، برای سران کشورهای توسعه یافته، دو شکست بزرگ سمبلیک بود. چرا که به دو پایه این جهانی شدن "آزادیهای تجاری و مالی آسیب جدی رساند.

شکست (AMI) تا بدان حد دردناک بود که یکی از دولتهای مهم سرمایه داری، همچون فرانسه زیر فشار اعتراضات گسترده مردمی و ادار به عقب نشینی شد.

اقدام سیاتل از جنبه دیگری نیز غیرقابل تحمل بود. در آنجا به روشنی نشان داده شد که اکثریت دول کشورهای "در حال توسعه" با بسیاری از انتقادات اپوزیسیون جهانی شدن در کشورهای شمال همراهی و توافق دارند. و به اعتبار همین مخالفت "خلق سیاتل" بود که، این دولتها امکان یافتند بالاخره به ادامه مذاکرات "نه" بگویند. در غیر این صورت از موضع ضعف راهی جز تسلیم شدن نداشتند.

آمریکایی کردن جهان

این دو پیروزی، به لحاظ اخلاقی، اصول و دایره عمل "آقای سرمایه" و کالا را بی اعتبار نمود و در عوض باعث اعتبار بخشیدن به "شکل دیگری از جهانی شدن" گردید. غیرقابل تحمل بودن این نتایج برای قدرتهای حاکم، عامل اصلی رادیکالتر شدن سیاست آنها و گسترش سرکوب اعتراضات مسالمت آمیز این جنبشهاست. ناتوان از محدود کردن این جنبش به یک آرژانتاسیون "فولکوریک"، غیرممکن دیدن پذیرش مسئولیت ایجاد خشونت توسط نیروهای انتظامی - جنوا بعد از این آزمونی از شیوه تحریک پلیسی خواهد بود - و بالاخره ناتوان در نشان دادن این که جنبش اپوزیسیون جهانی شدن کنونی، "از نظر علمی" بی پایه است، برای آنها تنها یک راه باقی گذاشته است: جنایتکار نشان دادن معترضین. بدینوسیله، آنها امیدوارند تا ضمن حقانیت بخشیدن به خشونت خود، اقدام بخش بزرگی از جنبشهای اجتماعی و سازمانهای غیردولتی را فاقد مشروعیت معرفی نمایند، و همینطور حق نمایندگی آنها را زیر سؤال ببرند.

دومین علت به عامل مرکزی و ویژه جهانی شدن مربوط می شود:

تصدیق آمریکا، به عنوان تنها قدرت برتر نظامی، تکنولوژیک، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر روی کره زمین. و پذیرش اینکه سمبل سرمایه داری تمام و کمال معاصر،

ایالات متحده آمریکا، با منطق یک امپراتوری که زیر نظم آن می بایست تمامی وضعیت، معضلات و چشم اندازهای جوامع مختلف حل و فصل گردد.

مبارزات این نکته را عیان کردند که جهانی شدن در بیست سی سال گذشته قبل از هر چیز محصول قدرت برتر نظامی و اقتصادی آمریکا بوده است و همچنین تغییرات اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی تولیدی توسط این کشور، که با درجات مختلف توسط سایر کشورها (از جمله چین) در ابعاد جهانی دنبال شده است. این جهانی شدن متشکل است اساساً بر آمریکایی کردن ایدئولوژی، تکنولوژی، نظامی و اقتصادی جوامع معاصر، در مقیاس سیاره ما.

لازم نبود منتظر فرو ریختن سیستم اتحاد شوروی شد تا دید که ادغام بازارها، سرمایه ها، تولید، مصرف و غیره یک "محصول" آمریکایی بود که به طور ویژه به اعتبار حضور جهانی نیروهای دریایی، زمینی و هوایی این کشور صورت می گرفت. این حضور بود که راه را بر سلطنت "جهانی کردن" کوکالا، ای بی ام، لی ویس، والت دیسنی، فورد، جنرال موتور، ای تی تی، مک دونالد، و کمی نزدیکتر به ما، میکروسافت، اینتل، سیسکو، آ او ال - تایم وارنر، سیتی کرپریشن، وال - مارت، فیدلی تی... گشود.

در چنین موقعیتی تظاهرات علیه جهانی شدن به چشم اکثریت قریب به اتفاق رهبران آمریکایی و بسیاری از "متحدین" آنها به مخالفت با اصل سیستم سرمایه داری جهانی نگریسته می شود و از آنجا که واشنگتن قدرت تنظیم کننده این نظم سرمایه است، هرگونه اپوزیسیون در مقابل آن، مخالفتی است با آن و "متحدینش".

دلایلی بالاتر از این لازم نیست، تا پنتاگون و دیگر مؤسسات آمریکایی به فکر کشف "تنوری" طبیعت "ژنتیک" خشونت در میان اپوزیسیون جهانی شدن بگردند. بنا بر این "تنوری"، از آنجا که معترضین، سیستم مستقر بر جهان، قواعد، ساختارها و دولتهای مشروعا انتخابی آنرا مورد سؤال قرار می دهند، دموکراسی را هدف قرار داده و در نتیجه "ضرورتاً" خشونت طلب، "جنایتکار" واقعی و علیه نظم دموکراتیک و در یک کلام "بربرهای جدید" عصر جهانی شدن می باشند.

دو سیاره

احتیاجی به نشان دادن ابتدال و بی منطقی این اتهامات نیست. چیزی که بسیار نگران کننده و خطرناک می باشد این است که به نظر می رسد چنین نگرشهایی توسط اکثریت مسئولین سیاسی کشورهای غربی و شماری از رهبران کشورهای در حال توسعه پذیرفته شده است. روشن تر از این نمی توان نشان داد شکافی که در نتیجه جهانی شدن تشدید شده است، شکاف مابین صاحبان قدرت جهانی و وابستگان آنها از یکسو و مردم محروم و تحت ستم از سوی دیگر است، گوئی آنها بر روی یک سیاره زندگی نمی کنند...

آنجا که فاینانشینال تایمز، در ارزیابی خود از دو نشست همزمان داوس (اقتصادی) و پرتوالگر در برزیل (اجتماعی) این نتیجه را به دست می دهد که این دو سیاره، اولی در حال افول و دیگری برین مدار عروج قرار دارد و اینکه تصادم آنها غیرمحمتم نخواهد بود.

(نوشته ریکاردو پترالا، لوموند دیپلماتیک، اوت ۲۰۰۱)

سومین کنفرانس جهانی

ضد نژادپرستی

سیاستهای تبعیض نژادی و کشتار نژادی می‌کرد، نمایندگی کشورهای اروپائی تهدید به ترک کنفرانس کردند.

در زمینه برده‌داری نیز، در بین اروپائیان اختلاف وجود داشت. چهار کشور اروپائی که در گذشته نقش اصلی را در تجارت برده داشتند؛ انگلستان، هلند، پرتغال و اسپانیا، از پذیرفتن اینکه برده‌داری جنایت علیه بشریت بوده و ضمن عذرخواهی، به بازماندگان نیز غرامت بپردازند، جداً خودداری می‌کردند. نمایندگان این کشورها در نهایت می‌پذیرند که تجارت برده عمیقاً باعث تأسف بوده است. دیگر کشورهای اروپائی، بیشتر به فرمول مورد نظر کشورهای آفریقایی نزدیک بوده و با تنظیم سند نهایی نوعاً بدین شکل موافق بودند. جسی جکسون، از فعالین سرشناس حقوق سیاهان آمریکا، در این رابطه گفت:

”خودداری از معذرت‌خواهی رسمی به این معنی است که این دولت‌ها به گذشته استعماری خود افتخار می‌کنند... اگر از برده‌داری احساس پشیمانی نمی‌کنید، اگر برای استعمارگری پشیمان نیستید، پس علناً اعلام کنید که به آن افتخار می‌کنید.“

نهایتاً، پنجشنبه هفتم سپتامبر، کنفرانس به کار خود پایان داد. سند نهائی به تصویب ۱۵۰ هیئت نمایندگی رسید. این سند در مورد موضوعات مورد بحث و جنجالی این کنفرانس چون مسئله فلسطین و تجارت برده کمرنگ بوده و بویژه از محکومیت اسرائیل در آن خبری نیست.

پنج سال پس از کنفرانس دوم و هیجده ماه دوران تدارک این کنفرانس، نهایت به هفته‌ای ختم شد که بیش از هر چیز، اختلاف جدی در عرصه سیاسی و مقاومت کشورهای بزرگ سرمایه‌داری در پذیرش جنایات خود را به نمایش گذاشت. اگرچه نمی‌توان جنبش صهیونیسم را از دیدگاه یهودیان در سراسر جهان و از جمله اسرائیل، یک ایدئولوژی نژادپرستی، همچون دیگر ایدئولوژیهای برتری نژاد دانست، ولی آنچه را که امروز در سرزمینهای اشغالی از سوی اسرائیل نسبت به فلسطینی‌ها اعمال می‌شود، جز اعمال نژادپرستانه، چیز دیگری نمی‌توان نامید.

در پایان باید اشاره کرد که حضور بیش از شش هزار نماینده سازمانهای غیردولتی، بسیار چشمگیر و از سویی مورد اعتراض بود. بویژه حضور سازمانهای ظاهراً غیردولتی ولی وابسته به دولت‌ها که با مضمون سازمانهای غیردولتی کاملاً متناقض می‌باشند و مطبوعات غربی در این کنفرانس، بویژه به حضور چند سازمان وابسته به دولت‌ها و از جمله ”سازمان زنان ایران“ اشاره کرده‌اند.

داشتند. در بیرون از محل اجلاس نیز روزانه دهها هزار نفر از مخالفین تبعیض نژادی، برده‌داری و بردگی و هرنوع تبعیض دیگر با برپائی تظاهرات و میتینگ سعی در جلب افکار عمومی و اعمال فشار بر نمایندگان دولتهای ناقض حقوق بشر داشتند. اگرچه این کنفرانس نه تنها به مسئله بردگان آفریقایی بلکه اصولاً به هرنوع برده‌داری و تبعیض نژادی می‌پرداخت، و از این زاویه حضور نمایندگان بومیان قاره آمریکا (سرخ‌پوستان) در این کنفرانس چشمگیر بود، ولی مسئله اسرائیل و فلسطین از یکسو و پذیرش برده‌داری به عنوان جنایتی علیه بشریت و پرداخت غرامت از سوی دیگر، عمدتاً فضای جلسات را تحت تأثیر خود گرفت و بعضاً تشنجاتی را نیز دامن زد.

در جریان کنفرانس هیئتهای نمایندگی سازمان آزادیبخش فلسطین و کشورهای عربی، می‌کوشیدند تا ”صهیونیسم“ را همچون ”نازیسم“، به عنوان یک ایدئولوژی و سیاست نژادپرستانه در سند نهائی وارد کنند.

این تلاش در ابتدا با مخالفت کوفی عنان و خانم رابینسون، کمیسر عالی سازمان ملل در امور حقوق بشر روبرو شد. اینان ضمن مخالفت با این نظر، سعی کردند تا با آرام کردن جو کنفرانس، راه میانه‌ای پیدا کنند. هیئتهای نمایندگی اسرائیل و آمریکا نیز به شدت با طرح این مسئله مخالفت کردند و دو روز بعد، پس از چندین ساعت بحث و درگیریهای لفظی در جلسه سازمانهای غیردولتی، نهایتاً سند نهائی این مجمع با محکوم کردن اسرائیل به عنوان یک ”دولت نژادپرست“ تنظیم و به امضای بخش عمده هیئتهای نمایندگی سازمانهای غیردولتی رسید. چند سازمان غیردولتی مهم وابسته به سازمان ملل و از جمله سازمان عفو بین‌الملل، سازمان دیدبان حقوق بشر و فدراسیون جهانی حقوق بشر از امضای این سند خودداری کردند. خانم مری رابینسون نیز اعلام کرد که علیرغم رسم معمول که سند مصوبه مجمع سازمانهای غیردولتی جلسه کنفرانس اصلی را پذیرفته و مورد توجه قرار می‌گیرد، این بار به نظر می‌رسد که این سند توسط کنفرانس پذیرفته نشود. به دنبال انتشار این سند، هیئتهای نمایندگی آمریکا و اسرائیل کنفرانس را ترک کردند و دو روز بعد، به دنبال فشار طرفداران فلسطین در تنظیم سندی مشابه سازمانهای غیردولتی، که اسرائیل را محکوم به

سومین کنفرانس جهانی علیه نژادپرستی و بیگانه‌سختی در شهر دوربان آفریقای جنوبی از یکم تا هفتم سپتامبر ۲۰۰۱ برگزار شد. در این کنفرانس بیش از ۱۵۰ کشور جهان شرکت کردند. از بین این ۱۵۰ کشور تنها در حدود ۱۵ رئیس دولت حضور داشتند.

در آستانه برگزاری این کنفرانس، تعدادی از کشورهای عربی خواهان محکومیت سیاستهای نژادپرستانه اسرائیل علیه مردم فلسطین در قطعنامه نهائی بودند. از سوی دیگر برخی از کشورهای آفریقایی نیز خواستار محکومیت کشورهای اروپایی و آمریکا در به بردگی کشاندن میلیونها انسان سیاهپوست شدند. آنها خواستار پرداخت غرامت از سوی آمریکا به بازماندگان بردگان بودند.

دو دولت آمریکا و اسرائیل از همان بدو مراحل اولیه تدارک این کنفرانس با طرح این مسایل در کنفرانس مخالف بوده و تا آخرین روزها اعلام داشتند که در این کنفرانس شرکت نخواهند کرد. در نهایت نیز تنها با اعزام یک هیئت کوچک متشکل از چند دیپلمات ساده وزارت امور خارجه، در جلسات کنفرانس حاضر شدند.

کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد، در سخنان افتتاحیه خود، با اشاره به جنایات دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین گفت: ”نسل‌کشی یهودیان در جریان جنگ دوم جهانی، فاجعه‌ایست که هرگز نباید از حافظه بشریت پاک شود، اما همزمان، نمی‌توان از این فاجعه، به عنوان توجیهی برای اعمال دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین، همچون تحریم، تبعیض نژادی، اشغال نظامی و قتل و جنایت، بهره‌برداری کرد.“

سخنان کوفی عنان با استقبال و کف زدنهای ممتد شرکت‌کنندگان در کنفرانس روبرو شد. در همین حال، در بیرون از سالن محل برگزاری کنفرانس نیز، هزاران نفر، با برگزاری تظاهرات ضمن محکوم کردن جنایات رژیم اسرائیل، خواهان پایان دادن به اشغال مناطق فلسطینی از سوی نیروهای نظامی اسرائیلی شدند.

”تابو ام بکی“ رئیس جمهوری آفریقای جنوبی در سخنرانی خود با اشاره به تجارب تلخ مردم کشورش از دوران برده‌داری و آپارتاید، به انتقاد از استعمار پرداخت و گفت که ”میلیاردها نفر از انسانهای جهان، در اثر استعمار، برده‌داری و نژادپرستی، همچنان در وضعیت فلاکت‌باری زندگی می‌کنند.“

در کنار کنفرانسهای بین‌المللی، معمولاً سازمانهای غیردولتی کشورهای مختلف (NGO) نیز کنفرانسهایی برگزار می‌کنند. در دوربان نیز در حدود شش هزار نفر از فعالین سازمانها و تشکلهای غیردولتی حضور

امپریالیست بودن و راضی از آن!

ابرقدرت جلوگیری کرده و یک تازی آمریکا را تضمین کند.

به دنبال انتشار این سند، اقتضاح سیاسی شدیدی بالا گرفت و باعث شد تا سند مربوطه به زباله‌دانی فرستاده شود. دو تهیه‌کننده این سند، نه چهره‌های بی اهمیت وزارت دفاع که، "پل ولفویتز" مرد شماره دو وزارت دفاع آمریکا و "لوئیس اسکوتر لیبی" رئیس دفتر "دیک شنه" معاون رئیس جمهور فعلی، بودند.

از زمان جریان "ولفویتز و لیبی"، محافظه‌کاران جدید کوشیده‌اند تا ایده "امپراتور خوش قلب" را در بین جمهوریخواهان جا بیندازند. اگرچه بسیاری از آنها در دولت جدید "بوش" صاحب پست شده‌اند، ولی "برتری‌طلبان" نتوانسته‌اند هنوز ایده‌های خود را پیش ببرند. این واقعی است، که دولت جدید، برنامه کمر بند حفاظتی ضد موشکی را به اجرا خواهد گذاشت و نشان داده که در این زمینه در عرصه بین‌المللی، تقریباً یک دیدگاه منفرد را نمایندگی می‌کند. ولی همین دولت از افزایش چشمگیر بودجه نظامی خودداری کرده است، کاری که ریگان در بدو ورود به کاخ سفید انجام داد. اولویت برنامه برای "بوش" حفظ تعادل بودجه و کاهش مالیات‌هاست. سیاست‌هایی که مورد نقد "کاگان" است و معتقد است که این سیاست‌ها به منزوی شدن بیشتر جمهوریخواهان منجر خواهد شد.

برای نیروی بدنه حزب جمهوریخواهان، پایان کمونیزم، با کاهش توجه به سیاست خارجی همراه بوده است. شکست "بوش پدر" در انتخابات ۱۹۹۲ به بدنه حزب چنین تفهیم کرد که به مسایل سیاست خارجی نباید زیاد توجه کرد. ظاهراً مردم آمریکا کمتر به فعالیت‌های بین‌المللی توجه می‌کنند.

این تمام تناقض آمریکایی‌ها است: آنها به همان اندازه از دست دادن کنترل جهان ناراضی هستند که از اداره آن.

(این متن، ترجمه و تدوین مقاله ای است با عنوان "امریکائی‌ها، امپریالیست‌ها و مفتخر به آن" که در روزنامه فرانسوی لیبراسیون به تاریخ ۳ سپتامبر ۲۰۰۱ درج شده است.)

دانی که ظاهری بسیار خوش برخورد نیز دارد، حرکت خود را چنین توجیه می‌کند: "آنچه که من به روزنامه‌ها گفتم آگاهانه تحریک‌برانگیز بود. مؤسسه تحقیقاتی ما تئوری امپراتوری یا چیزی شبیه به آن را اختراع نمی‌کند. ما قصد نداریم کشورهای دیگر را اداره کنیم و امپراتوری آمریکا وجود ندارد. ولی ما از ایده اعمال قدرت آمریکا در جهان دفاع می‌کنیم."

به نظر دانی این بهترین راه ممکن برای حفظ صلح و پیشرفت جهان است. به نظر وی: "ایالات متحده، تنها کشوری است که برتری آن توسط دیگران قابل پذیرش است. کشوری است دموکراتیک، به آزادی مردم احترام می‌گذارد، سیستم سیاسی اش شفاف است و کمتر تحت تأثیر گروه‌های نیمه قبیله قرار می‌گیرد. هر کسی می‌تواند شهروند آمریکا شود، کافی است که برخی پرسنسیها را بپذیرد." این تئوری "غول نازنین" که در برخورد اولیه بسیار ضعیف و ابلهانه می‌آید، برای دانی و دوستانش دقیقاً همین خلوص و رک‌گویی است که باید محور سیاست خارجی آمریکا قرار گیرد.

واقع‌بینی سیاسی

این نومحافظه‌کاران از "سیاست عملی" (Realpolitik) نیکسون و کیسینجر به شدت متنفرند و برعکس آرزوهای ساده‌ پرزور ریگان را می‌پسندند.

جریان برتری‌طلبی، به دنبال سقوط دیوار برلین شکل گرفت. در آن زمان، برخی روشنفکران محافظه‌کار، مطرح می‌کردند که باید از این موقعیت تاریخی، که با حضور ناگهانی یک قطب در جهان مشخص می‌شود، بهره جست و آن را طولانی کرد.

یک دستنویس اولیه به عنوان کارپایهٔ مقدماتی برای برنامهٔ راهنمای دفاع (مدرکی که در آن هر دو سال یک بار وزارت دفاع آمریکا خطوط عمدهٔ اهداف خود را ترسیم می‌کند) تهیه شد. این مدرک در مارس ۱۹۹۲، به بیرون درز کرد و نیویورک تایمز آن را منتشر کرد.

طبق این سند "مأموریت سیاسی و نظامی ایالات متحده عبارت است از پیشبرد سیاستی که از بوجود آمدن رقیب

دنبال پیروزی "جورج دبلیو بوش" در انتخابات ریاست جمهوری و تشکیل دولت جدید آمریکا، جهان شاهد جان گرفتن مجدد ایدئولوژی "امپریالیسم آمریکا" است. نمونه کوچک آن مقاله ای است که در بیست و یک اوت در واشینگتن پست در گفتگو با "تام دانی" به چاپ رسید، اگر چه باید تاکید کرد که در حال حاضر این تفکر چندان گسترده نیست. "تام دانی" که برای پروژهٔ آمریکای جدید در کلوب "معدن ایده‌ها" کار می‌کند، به طور واقعی معتقد به این ایده است. این کلوب نمایندهٔ جریانی است که بیش از پیش از پایه‌های حزب جمهوریخواه فاصله گرفته و بیشتر می‌توان آنها را "هژمونیت طلبهای ریگانی" نامید.

آنها علیه منزوی شدن آمریکا در سیاست خارجی، برای افزایش بودجه‌های نظامی، حمایت از اعزام نیروی نظامی در قالب نیروهای حفظ صلح، گسترش ناتو و موضعگیری سخت در مقابل کشورهای که به نظر آنان فاقد دموکراسی هستند، برای شروع چین، فعالیت می‌کنند. به نظر آنها تنها رهبری بلامنازع و بدون شریک آمریکا، این امکان را خواهد داد تا جهان در جهتی که به نظر آنها درست است، پیش رود.

این "برتری‌طلبها" پشت سر دو روشنفکر نومحافظه‌کار قرار دارند. "بیل کریستول" سردبیر "ویکلی استاندارد" (Weekly Standard) از گروه "موردوک" (Murdoch) و "باب کاگان" عضو مؤسسه تحقیقاتی "کرنجی آندومان اینترنشنال پیس".

"بیل کریستول" در سال ۱۹۷۷، پروژهٔ قرن جدید آمریکائی را بنیان نهاد و در همان ساختمان روزنامهٔ خود، دفتر این پروژه را قرار داد.

اصل اولیهٔ این کلوب عبارت است از حفظ نفوذ آمریکا در جهان به قراری که امنیت و عظمت آمریکا را در قرن جدید حفظ کند. این متن به امضای برخی چهره‌های شاخص چون: "دونالد رامزفیلد" وزیر دفاع کنونی، "دیک شنه" معاون رئیس جمهور و "جب بوش" برادر رئیس جمهور و فرماندار کنونی فلوریدا رسیده است.

ابوعلی مصطفی،

پرنده‌ای که به لانه باز گشته بود

دو سال پیش، وقتی ابوعلی مصطفی دبیرکل جبهه خلق برای آزادی فلسطین به سرزمین خود بازگشت مادر هشتاد ساله‌اش هلهله می‌کرد که "گنجشکم به لانه برگشته"، او را در آغوش گرفته و می‌گفت "یوما. این خاک صاحبانش را طلبیده است".

روز ۲۷ اوت ۲۰۰۱ دولت اسرائیل این پرنده فلسطینی را در لانه‌اش به قتل رساند. در این روز هلیکوپتر نظامی اسرائیل دفتر کار ابوعلی مصطفی را در شهر رام‌الله به موشک بست و با اینکار همه آمال و آرزوهای مسالمت‌آمیزی را هدف قرار داد که این رهبر فلسطینی را برای بازگشت به میهن، آنهم بعد از دهها سال سخت و طولانی تبعید، تشویق کرده بود.

آن روز دهشت‌بار چه غوغائی در خانه ابوعلی، در شهرک "عرابه" برپا بود. خاطرات فراموش شده، در ذهن مادر زنده می‌شد، تلخی و رنج طاقت‌فرسای ناشی از خشونت‌های اشغالگران که موجب گریز هشت پسر و چهار دخترش شده بود، دوباره جان می‌گرفت؛ فرزندان که هر کدام به گوشه‌ای از غربت پرتاب شدند. با این خاطرات، زادگاه کوچک ابوعلی از جا کنده شد، همه بیرون از خانه‌هایشان بودند؛ ماتم‌زده و خشمگین.

وقتی ابوعلی به میهن بازگشت، مادر جان تازه‌ای گرفت. بیش از سی سال بود که نه او را دیده بود و نه هیچیک از فرزندان دیگرش را. با شادی به دوستانش می‌گفت "بچه‌های من مثل پرنده‌ها به دنبال رزق و روزی خود از لانه پر کشیده بودند و چون آشیانه‌شان ویران شده بود نمی‌توانستند به خانه برگردند و حالا آمده‌اند که خانه را بسازند". به ابوعلی می‌گفت "همه این عمر محنت‌بار را با آرزوی چنین روزی سر کردم که تو برگردی".

سال ۱۹۶۷ که اسرائیل کرانه غربی را اشغال کرد ابوعلی همراه برادران و خواهرانش؛ در خارج از دیار، هر یک مشغول درس یا کاری بودند. پدر و مادر در خانه کوچکشان در آن شهر کوچک، در فراغ فرزندان‌شان با عکسها و یادها و خاطراتی که از آنها در گوشه و کنار خانه و باغ و شهرک داشتند باقی ماندند و پیر شدند: "این عکس ابوعلی است. اینها بچه‌هایش هستند. اینها عکسهای محمد و بچه‌هایش است. این شافع است. آن یاسین است. این جهاد است. آنهم تیسیر است، این خانواده اوست". عکسهائی بر دیوار و یادگاری از دور.

پدر ابوعلی سه سال پیش از بازگشت او مرد و مادر تنها مانده بود. تا اینکه ابوعلی و برخی از برادران و خواهرانش در این سالها آمدند. ابوعلی تا شروع مجدد انتفاضه در کنار مادر زیست و از همانجا کارهایش را پیش می‌برد. او با شروع انتفاضه و به حکم

جایگاهش، دبیرکل جبهه خلق برای آزادی فلسطین، برای همیشه در رام‌الله مستقر شد.

روزی که مادر خبر قتل ابوعلی را شنید با بغض و گریه می‌گفت "دیدند از پس او بر نمی‌آیند و نمی‌توانند با او مقابله کنند، ناجوانمردانه کشتندش". او برای بازدیدکنندگان چه قصه‌ها که روایت نمی‌کند، داستان روزی را می‌گوید که انگلیسی‌ها پدر ابوعلی را دستگیر کردند؛ او با نخستین مجاهدان فلسطینی در سال ۱۹۴۸ همراه بود. بعدها نیز بارها توسط اشغالگران دستگیر و زندانی شد. روایت‌هایی از دستگیر شدن - و در واقع گروگان گرفته شدن - خود و شوهرش بوسیله سربازان اسرائیلی می‌گوید "برای فشار به ابوعلی من و آن مرحوم را گرفته بودند و از ما محل زندگی و اختفای ابوعلی را می‌خواستند". اندکی مکث می‌کند و باز شروع می‌کند "درست است که ما را دستگیر کردند اما بسیار با احترام با ما رفتار کردند. می‌دانید چرا اینهمه احترام گذاشتند؟ برای آنکه من مادر ابوعلی بودم و ابوعلی کم کسی نیست. آنها این را خوب می‌دانستند..."

همه زندگی و شخصیت ابوعلی در بطن مبارزه شکل گرفته و با آن عجین شده بود. تاریخچه و سرنوشتی خارج از این عرصه در بیوگرافی او پیدا نمی‌شود. بسیار جوان بود که به جنبش پیوست. اواسط دهه پنجاه میلادی برای تحصیل به عمان رفت و در آنجا به جنبش ملیون عرب، به رهبری عبدالناصر، پیوست. سال پنجاه و هشت در حادثی در اردن، برای دفاع از آرمانهای مردمش دستگیر و به پنج سال حبس محکوم شد. بعد از خروج از زندان و در جریان مباحثاتی که با گروهی از هم‌نظرانش داشت، در سال ۱۹۶۷ جبهه آزادیبخش فلسطین را پایه‌گذاری کرد. سال ۱۹۶۹ در کنگره جبهه به عنوان معاون جرج حبش انتخاب شد و بعد نیز بارها برای همین مسئولیت برگزیده شد. سال ۱۹۹۹ وقتی که حبش به دلیل کهولت سن استعفاء داد، ابوعلی به عنوان دبیرکل جبهه برگزیده شد.

طی سالهای اخیر ابوعلی به اتخاذ مواضع میانه و معتدل مشهور بود. او از جمله کسانی بود که باور داشتند حال که نمی‌توان روند اسلو را که بر شالوده‌ای از اوام بنا شده است، متوقف کرد، باید از امکان پدید آمده، بویژه آنچه تحت عنوان دولت خودمختار و حکومت خودگران برپا شده است استفاده کرد و مردم را در برپائی نهادهای قانونی که در سرنوشتشان مؤثر باشد، یاری داد. به همین دلیل به فلسطین بازگشت تا سازمانش را در بستر جدیدی که به دنبال ایجاد دولت خودمختار گشوده شده بود رهبری کند.

جبهه خلق برای آزادی فلسطین با این حضور و برپائی چنین منطقی به سرعت سازماندهی خود را گسترش داد و در این عرصه نیز به یکی از نیروهای مهم و تأثیرگذار تبدیل شد.

(برگرفته از روزنامه القدس، ۲۸ اوت ۲۰۰۱)

مرا آنها...

از صفحه ۱۳

زنان نمی‌توانند در جامعه اسلامی زمام حکومت را در دست گیرند. خدا زن را آفریده برای تدبیر منزل. زن در قابل مرد وظیفه‌ای جز شوهرداری، تربیت کودکان و خانه‌داری ندارد و... و این آن تعبیری است که متأسفانه بر زنان روا می‌شود. اگر بپذیریم که ظرفیت انسان در مقابل درد و رنج انتهایی دارد پس این درد را نیز باید قبول کنیم که خودسوزی زنان راه حلی است که در ناآگاهی عمومی بدان دست زده می‌شود. اما این خود نابودی آیا چاره و درمان درد است؟ مسلماً نه!

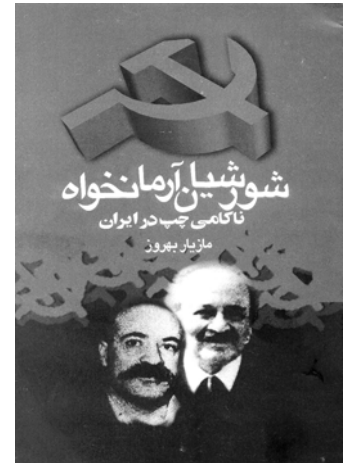
اما صبر و متانت و آگاهی و مبارزه مستقل در میان زنان ابعادی بسیار کوچکتر از این دردها دارد.

مذهب آنچنان تخریبی را در فهم مسایل اجتماعی ایجاد کرده است که کلیشه‌های جاافتاده سنتی در جامعه را نسبت به هویت زنان تقویت نموده و بار منفی آن را افزایش داده است. همه جا موانع بیشتری ایجاد می‌شود تا حضور زنان در عرصه اجتماع کم‌رنگ‌تر گردد. سینما، تئاتر، نقاشی، مجسمه‌سازی، خطاطی، ورزش، موسیقی و... هنرهایی مردانه می‌گردند که حضور زنان در آنها به سختی میسر است و فرآورده‌ها آنچنان دچار خودسانسوری می‌گردند که اساساً امکان بیان مشکلات اجتماعی را نمی‌یابند و در سطح و به شکلی بسیار فرمال و فیزیکی نمایان می‌گردند. چرا که براساس باورهای مذهبی، زنی که عمل سالم و نیکوی بچه‌داری و شوهرداری را ترک کرده و به دنبال کارهای خارج از منزل برود کلاً از قافله تقدم و پیشرفت عقب می‌ماند. اگر هم در صورت محال زنی در بیرون از منزل به جایگاهی رفیع برسد همه آن حتی به قدر یک بچه زائیدن و شیر دادن و بزرگ کردن و تربیت کردن ارزش ندارد و...

در مبارزه با از بین بردن این فرهنگ دو نگاهی به زنان و مردان و تبعیض علیه زنان در گام اول می‌باید آگاهی اجتماعی به آنچنان رشدی برسد که پذیرش افکار جدید در آن کفر محسوب نگردد. دید سنتی و مذهبی نسبت به هویت انسان می‌باید دچار آنچنان تغییرات بنیادی گردند که دریچه نگاه به انسان جز احترام و برابری نباشد. شناساندن حقوق زنان در جامعه می‌باید با تمام امکاناتی که در دسترس قرار دارد در دستور کار قرار گیرد. تصویب قوانین در جهت به رسمیت شناختن این حقوق و ایجاد نهادهایی برای تضمین و کنترل اجرای این قوانین می‌باید انجام گیرد. ایجاد تشکلهای مستقل زنان و کار ویژه و تخصصی و مشاوره این تشکلهای باید در شکل نهادهایی استوار و گسترده در شهر و روستا بوجود آید.

ایجاد فرصتهای شغلی بیشتر برای زنان. تحصیلات رایگان و حمایت ویژه از آموزش دختران در تمام سطوح آموزش،

و... باید به این امر توجه داشت که در جامعه‌ای دموکراتیک و انسانی و فارغ از هرگونه پیشداوری و غلبه سنت و مذهب بر زندگی اجتماعی آنچه که می‌باید در درجه اول معیار تحول باشد موقعیتی است که زنان در آن جامعه داشته و به دست آورده‌اند و حرکت از آنجا امیدها را برای ساختن جامعه‌ای نو صد چندان خواهد کرد.



شورشیان آرمانخواه ناکامی چپ در ایران

پژوهشهای تاریخی درباره جنبش کمونیستی ایران عمدتاً بعد از کودتای ۱۳۳۲ و شکست و مهاجرت حزب توده ایران فراتر نمی‌روند. در غالب کتابهایی که تاریخ چپ ایران را مورد بررسی قرار می‌دهند، سابقه جنبش چپ ایران به حزب توده و فعالیت‌های آن در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و داستانهای مهاجرت محدود می‌شود. از فاصله کودتای ۱۳۳۲ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و در دوران جمهوری اسلامی جنبش کمونیستی ایران نه تنها از بین نرفت، بلکه ابعاد گسترده‌ای یافت و تأثیر معین خود را بر تحولات اجتماعی باقی گذاشت. در چند اثر پژوهشی تاریخی که اخیراً منتشر شده، اشاراتی بسیار مختصر و غالباً مغشوش و نادرست به این دوره تاریخی می‌شود. ولی تاکنون کار جدی مستقلی در این باره صورت نگرفته بود.

اخیراً کتابی با عنوان "شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران" منتشر شده است. نویسنده این کتاب مازیار بهروز، استادیار دانشگاه ایالتی سان‌فرانسیسکو است. این کتاب به بررسی جنبش چپ ایران در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۲ می‌پردازد. نویسنده کتاب می‌گوید: این اثر به عنوان تاریخ چپ ایران، فعالیت‌های جنبش کمونیستی را از سال ۱۳۲۰، یعنی از زمانی که به دنبال فروپاشی حکومت استبدادی رضاشاه این جنبش از نو استوار گشت، تا سال ۱۳۶۲، که حکومت اسلامی آخرین تشکیلات کمونیستی را برچید، در برمی‌گیرد. بدین ترتیب این کتاب پژوهشی است درباره یک دوران مهم، پیچیده و بی ثبات از تاریخ ایران، که در آن غالباً گرایشهای متضاد فکری برای بیان تعبیر و تفسیر خود از پیشرفت و

عدالت و عملی ساختن آن به رقابت می‌پرداختند. کمونیستهای ایران (که من در سراسر کتاب از آنها به عنوان مارکسیست نیز نام می‌برم) در این کار مخاطره‌آمیز نقش چشمگیری ایفا کردند. بنابراین این کتاب کوششی است به منظور ارائه گزارشی مستند، تحلیلی و فشرده از تاریخ این جنبش، و این در حالی است که ایران خود را برای رودروئی با چالشهای قرن بیست و یکم آماده می‌سازد.

همانگونه که مازیار بهروز در مقدمه خود می‌گوید، جامعه ایران همراه دیگر ملل وارد قرن بیست و یکم شده است. جنبش چپ ایران نیز همراه و همگام آن باید وارد این قرن جدید شده و با چالشهای آن رودرو گردد. نگاهی به گذشته این جنبش و تجزیه و تحلیل آن یقیناً به این جنبش در رویارویی با نمونه‌های جدید یاری خواهد رساند. از این زاویه کار مازیار بهروز اولین گام و به همین اعتبار بسیار با ارزش می‌باشد.

یقیناً محتوای کتاب خالی از نقص نیست. هر کار پژوهشی باید با نقد و نکته‌گیری دقیق، کامل و کاملتر شود. ولی مهم این است که برای اولین بار، در این اثر دوران تاریخی معاصر چپ ایران بررسی و تحلیل شده است. بسیاری از بازیگران این دوران اکنون در قید حیات‌اند. خاطره بسیاری زنده و حاضر در ذهن دیگران. این کتاب فرصت مغتنمی خواهد بود تا زوایای گوناگون این دوره تاریخی فعالیت چپ ایران روشن و آشکار گردد. این وظیفه‌ای است بر دوش تمام کسانی که در این سالها، هریک بخشی از این جنبش

بوده‌اند. کتاب در چهار فصل تنظیم شده است: سه فصل نخست گزارش فشرده سه دوره تاریخی یا به قول نویسنده، سه نسل از مارکسیستهای ایرانی است. فصل اول: شکست و احیاء - شکست بزرگ چپ (۴۹ - ۱۳۳۲) که عمدتاً به فعالیت‌های حزب توده در سالهای ۳۰، جناحهای درونی و اختلافات و نهایتاً کودتای ۳۲ و مهاجرت حزب توده می‌پردازد. در پایان همین بخش به شکل‌گیری هسته‌های مارکسیستی مستقل از حزب می‌پردازد:

همزمان با تلاشهای ناکام گروه‌های وابسته به حزب توده برای بازگشت به ایران و سازماندهی مقاومت، دهه ۱۳۴۰ عصر مبارزات سازمانیافته هسته‌های مارکسیستی بود. این هسته‌ها یا بقایای حزب توده بودند که از لحاظ نظری با آن از در مخالفت برآمده بودند و یا روشنفکران نوآئینی بودند که در پی راهی برای سازماندهی جنبش کمونیستی می‌گشتند. این هسته‌های مارکسیستی، علاوه بر سازمان‌نیافتگی و پراکندگی، فاقد یک نظریه روشن و در نتیجه یک راهبرد بودند و هر جا که فرصتی دست

می‌داد، همراه مردم در جنبش خود به خودی شرکت می‌کردند. پایگاه قدرت آنها عمدتاً بر میان روشنفکران و دانشگاه بود. آنها در فعالیت‌های سیاسی سالهای ۴۲ - ۱۳۳۹، در کنار ملی‌گرایان و مخالفان مذهبی با تمام وجود شرکت کردند. اما شکست سال ۱۳۴۲ و تحکیم قدرت شاه یک نقطه عطف بود. این هسته‌ها، تحت تأثیر شدید پیروزی جنبشهای رهائیبخش در کوبا و الجزایر و تشدید جنگ ویتنام، و در مواجهه با سرکوب و انقیاد در داخل کشور، به مبارزه مسلحانه و خشونت روشمند به عنوان تنها راه مقابله با رژیم شاهنشاهی روی آوردند. تعداد این هسته‌ها زیاد بود، اما همه آنها دهه ۱۳۴۰ را پشت سر گذاشتند.

در ادامه، به شکل‌گیری پایه‌های اولیه سازمان چریکهای فدائی خلق می‌پردازد و می‌گوید:

دو هسته از مهمترین هسته‌های مارکسیستی این دوره گروه جزئی - ظرفی و گروه احمدزاده - پویان بودند. اهمیت این دو گروه از دو جهت است: نخست این که هر دو گروه پیشگام تدوین و برداشتن نخستین گامهای عملی مبارزه چریکی در ایران بودند، دوم این که از هر دو گروه تعداد کافی باقی ماندند تا در دهه ۱۳۵۰ به حملات چریکی علیه رژیم شاهنشاهی دست بزنند. در واقع، چریکهای فدائی از ادغام این دو گروه در [فروردین] سال ۱۳۵۰ به وجود آمد.

... بطور خلاصه، در حالی که دو گروه به این نتیجه رسیده بودند که مبارزه مسلحانه تنها راه مقابله با رژیم شاهنشاهی است، اختلافات زیادی بین آن دو وجود داشت. با این حال به نظر می‌رسد که سرکوب هردوی آنها و نیاز به وحدت، آنها را گرد هم آورد و بر اختلافاتی که از هم جدایشان می‌ساخت فایق آمد. پیش از تأسیس فدائیان، هر گروه به یک بانک دستبرد زد (در بهار و پائیز ۱۳۴۹) تا بودجه خود را افزایش دهد ۱۵۴.

و در پایان این فصل چنین نتیجه می‌گیرد:

تا سال ۱۳۴۹، مرحله گذار و احیای جنبش کمونیستی کامل شد و جدایی نسلی و بینشها میان مارکسیستهای ایران شکلی قطعی گرفت. در حالی که کل جنبش همچنان به معارضه با رژیم شاهنشاهی، که کاملاً مستحکم به نظر می‌رسید، ادامه می‌داد، نسلی که مبارزه مسلحانه را شروع کرد به راستی نظام را تکان داد و نسل قدیمتر را شکست زده کرد. از این مقطع تا پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، تنها معیار انقلابی برای سازمانها این بود که نسبت به موضوع مبارزه مسلحانه چگونه واکنش نشان دهند و در صورت مخالفت با آن چه

چیزی را جانشین آن سازند. جو سرکوب و نبود فضای ابراز مخالفت آزاد بدین معنا بود که برای حرکت یک سازمان راهی جز اقدام مسلحانه باقی نمی ماند. درست یا غلط، بد یا خوب، جنبش کمونیستی تعرض خود را آغاز کرد.

فصل دوم: تهاجم و بن بست (۵۷ - ۱۳۴۹) قهر و سرکوب: به شکل گیری سازمانهای مبارزه مسلحانه، فدائیان، مجاهدین (م - ل) و هسته های مارکسیستی خارج از کشور می پردازد. مباحث نظری و تئوریک آنها را طرح می کند و روند شکل گیری، حرکتها و ضربات را بررسی می کند.

فصل سوم: انقلاب (۶۲ - ۱۳۵۷) رقص مرگ: به انقلاب و وضعیت سازمانهای سیاسی چپ؛ فدائیان، پیکار، حزب توده، احزاب کرد و سازمانهای کوچک چپ می پردازد.

در این سه فصل نویسنده ضمن بازگویی تاریخی وقایع، به مباحث نظری - تئوریک نیز اشاره می کند و جا به جا رابطه این تئوریا با شرایط اجتماعی و حرکت سیاسی سازمانها، را بررسی می کند.

در فصل چهارم؛ فصل آخر، نویسنده در خلال ۴۳ صفحه کتاب به تحلیل می نشیند، تحلیل دلایل ناکامی چپ در ایران. وی این دلایل را به سه دسته:

۱ - عوامل عمومی ناکامی چون سرکوب حکومتها، پذیرش الگوی ضدامپریالیستی، فقدان احترام به آزادیهای دموکراتیک، ساختار جامعه ایران و ناتوانی مارکسیستها در یافتن زبان مشترک با کارگران و فقدان دموکراسی درون سازمانهای چپ،

۲ عوامل خاص ناکامی چون وابستگی حزب توده به شوروی، دنبال کردن سیاستهای شوروی در ایران که بعد از انقلاب گریبانگیر اکثریت نیز شد، کاستی آشکار در عرصه ایدئولوژیک و رهبری توانا در فدائیان،

۳ - عوامل ساختاری ناکامی چون رابطه ناموفق جنبش چپ با تکیه گاه اصلی اش یعنی طبقه کارگر ایران، آموزش سیاسی - نظری مارکسیستهای ایران و نفوذ رویکردهای استالینی در این آموزشها، فقر فلسفه و ساده سازی بیش از اندازه مسایل فلسفی و سیاسی.

نویسنده با اتکاء به این سه محور به بررسی موقعیت چپ در بین نیروهای اجتماعی پرداخته و سیاستهای آنها را در دوره های مختلف بررسی و نقد می کند.

وی در نهایت در پایان کتاب می گوید: سقوط مارکسیسم در ایران پیامد فروپاشی گروهها و سازمانهای گوناگون به دنبال بحران خرداد ۱۳۶۰ بود.

یک بار دیگر نظیر حوادث پس از کودتای ۱۳۳۲ تکرار شد و مارکسیستها، بدون آن که لحظه حمله را انتخاب کرده باشند، به دست

دشمنی که بسیار بر آنها برتری داشت، از پا درآمدند.

بحران خرداد ۱۳۶۰ اساساً بحرانی بود که عناصر غیرمارکسیست آن را به بار آورده بودند، که در یک سوی آن لیبرالهای اسلامی به همراه مجاهدین مسلمان قرار داشتند و در سوی دیگرش مکتبی ها، حزب جمهوری اسلامی و دستگاه حکومتی، که مورد حمایت آیت الله خمینی بودند. در این نبرد، گروههای مارکسیستی نظیر حزب توده که از مکتبی ها حمایت کردند، آگاهانه وارد نبرد شدند. آنهایی که مخالف مکتبی ها بودند، و اکثریت آنها با لیبرالهای اسلامی نیز مخالف بودند، بدون آمادگی صرفاً به داخل نبرد کشیده شدند. دو سال و نیمی که از انقلاب می گذشت نتوانسته بود حتی یک اتحاد حداقلی را پدید آورد و اینک هر گروه می بایست به تنهایی شاهد سرکوب خویش باشد.

نویسنده فعالیت سازمانهای کمونیستی در ایران را بعد از سال ۱۳۶۲ تمام شده تلقی می کند. پس از سال ۱۳۶۲ فعالیت سازمانهای سیاسی و کمونیستها چگونه بوده است و آیا با آخرین ضربات به جنبش چپ در این سال، فعالیت چپ در ایران خاتمه یافت، مسئله ای است که نمی توان به این سهولت بر آن حکم راند، و جا دارد تا بدان پرداخته شود.

همچنین در مواردی چون انشعابات و یا مباحث نظری بین گروههای چپ بویژه پس از انقلاب، کم دقتیها و نادرستیهای وجود دارد.

کتاب در بخش فعالیت فدائیان قبل از انقلاب، در چند نوبت اشاره به تصفیه فیزیکی از سوی فدائیان دارد و برای این ادعا از سخنرانی چند تن از فعالین سازمان و چپ و برخی نوشته ها بهره می گیرد.

نکاتی از این دست، مسایلی هستند که جا دارد تا ابعاد واقعی آنها روشن شوند. آیا تصفیه های فیزیکی در سازمان بوده، اگر بوده چه بوده و چگونه و چه کسانی قربانی این سیاست شده بودند، اگر نه، منشأ این بحث چیست؟

در هر حال، کتاب "شورشیان آرمانخواه" کتابی است خواندنی، بویژه برای فعالین چپ، چرا که برخورد و کنکاش در مسایل مطرح شده در آن، به شناخت هرچه بیشتر تاریخ معاصر چپ ایران یاری رسانده و نسل جوان را با تجربه نسل گذشته پیوند خواهد زد.

در پایان باید از ترجمه سلیم و روان مهدی پرتوی، نیز یاد کرد، اگرچه مقدمه ای مغرضانه بر این کتاب افزوده است.

شورشیان آرمانخواه

ناکامی چپ در ایران

عنوان انگلیسی:

Rebels with a cause the failure of the left in Iran

نویسنده: مازیار بهروز - مترجم: مهدی پرتوی - ناشر: نشر ققنوس - تهران - ۱۳۸۰

پاسخ به نامه ها

- رفیق بهرام، نامه گلايه آمیز شما دریافت شد. امیدواریم از مشغله هایی که دارید کاسته شود و ما را از نقطه نظرات خویش به صورت مستدل آگاه سازید.

- دوست گرامی ع.ع. از انگلستان، نامه شما به تاریخ ۲۰۰۱،۷،۷ دریافت گردید و بخش توزیع نشریه از محتوای آن مطلع خواهد شد.

- دوست عزیز آقای ص. یوسف. از عراق، نامه محبت آمیز شما دریافت گردید. برای اینکه زحمت شما زیاد نشود پیشنهاد می کنیم به جای اعلام رسید هر شماره نشریه، توقف و یا عدم رسیدن احتمالی آنرا به ما اطلاع دهید.

ضمناً نامه بسیار تأثرانگیز شما دریافت گردید و احتمالاً در یکی از شماره های پیش نشریه اعلام رسید شده است. کتابی که خواسته اید ارسال خواهد شد.

- دوست گرامی، مرتضی ب. دو نامه به تاریخ ۲۱ جولای و ۵ اوت از شما دریافت کرده ایم. به اطلاع می رسانیم وجوه ارسالی بابت نشریه دریافت گردیده است و در مورد محاکمه ای در پاریس که در گزارشی تحت عنوان "فرار از مجازات" در نشریه اتحاد کار شرحی از آن رفته بود متأسفانه اطلاعات و مقالات دیگری که خواسته اید در دسترس نداریم و اصولاً در این باره در نشریات فرانسه بسیار کم مطلب نوشته شده است.

- دو مطلب "زندگی آموزگار من است" و "گزیده ای از یک نامه" دریافت شده است که عیناً چاپ می شود.

کمکهای مالی رسیده:

- کار انتفاعی هواداران سازمان در سوئیس ۲۵۰ فرانک سوئیس.
- ر. فرانسه: ۹۵۰ فرانک.

عملیات تروریستی علیه مردم آمریکا را محکوم می‌کنیم!

شماره ۸۹ شهریور ۱۳۸۰

سپتامبر ۲۰۰۱

ETEHADE KAR
SEPTEMBRE 2001
VOL 8. NO. 89

بها معادل :

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید:
تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHADE

B. P. N°. 351

75625 PARIS CEDEX 13

FRANCE

شماره فاکس ۲۱۷ ۲۲۴۱۳۱۰۲۹-۴۹

شماره تلفن ۱۳۵۶ ۶۰۸۶۰۳۳ (۳۳)

آدرس پستی الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرسهای سازمان در اروپا:

آدرس آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339

50525 KOLN

GERMANY

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E.F.K.I.

P.O.BOX 38555

METROPOLITAN POSTAL

OUTLET

NORTH VANCOUVER,

B.C.

V7M 3N1

CANADA

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadfedaiian.org

روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جهان شاهد فاجعه‌ای بود که در نوع خود منحصر به فرد و بیسابقه بود. در جریان یک عملیات تروریستی، چهار هواپیمای مسافربری بوده شده و با سقوط بر دو ساختمان مرکز تجاری جهان در نیویورک و ساختمان وزارت دفاع آمریکا در واشینگتن، باعث مرگ هزاران نفر شد. هواپیمای چهارم در منطقه‌ای غیرمسکونی سقوط کرد.

ابعاد این واقعه چنان هولناک و فاجعه کشته شدن هزاران انسان بیگناه چنان دهشتناک بود که افکار عمومی جهان را تکان داد.

پی آمد این اقدام می‌تواند به جو تلافی‌جویی و خشونت‌طلبی دامن زده و دولت آمریکا را، برای آرام کردن افکار عمومی مردم این کشور، تشویق به عملیات نظامی بکند.

ما ضمن محکوم کردن عملیات تروریستی علیه مردم آمریکا و همدردی با بازماندگان این فاجعه، از افراد و جریانات آزادیخواه و مدافع حقوق انسانها دعوت می‌کنیم تا با اقدامات تلافی‌جویانه و شتابزده مخالفت کنند.

مبارزه با تروریسم زمانی مؤثر خواهد بود که در ابعاد جهانی، استفاده از زور و اعمال خشونت در مناسبات بین دولتها و ملتها، از سوی هر فرد یا جریان و هر دولتی که باشد، تحمل نگردد.

هیئت اجرایی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۲ شهریور ۱۳۸۰ - ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱

به مناسبت

سیزدهمین سال فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

سیزده سال پیش خمینی، سرخورده از "فتح کربلا" به "جام زهر" بوسه زد و به دنبال سرکشیدن آن، رهبران رژیم اسلامی در هراس از برآمد جنبش توده‌ها و به دستور مستقیم خمینی، آمرانی را در هیئتی سه نفره، به فتح اوین، قزل‌حصار، گوهردشت، عادل‌آباد، و... گسیل داشتند. اینان در جهت گسترش جو وحشت، بر هزاران زندانی سیاسی و عقیدتی که در اسارتشان بودند و هیچ سلاحی جز "نه" نداشتند تاختمند که این جنایت هیچ چیز جز لکه سیاه دیگری بر حیات ننگین خود و رژیم اسلامی‌شان نیفزود و در خاطره تاریخی مردم ما نام شقایق‌های بیر خاک افتاده را ثبت نمود. مردم کشور ما آن روزها را هرگز فراموش نخواهند کرد و با هر "نه" میلیونی و به هر شکلی از اشکال "نه" گفتن، عملاً تجسم اراده آنان را که پرخروش "نه" گفتند به نمایش می‌گذارند. سیزده سال پی آمد آن جنایت به تجربه و بار دیگر نشان داد که رژیم اسلامی برای ادامه حاکمیت خود نه تنها مبارزان راه آزادی، که هر عنصر دگراندیش و حتی ناهمگون را دشمنی بالقوه می‌بیند و بر طبل سرکوب می‌کوبد.

در گرامیداشت دهم شهریور، سالروز کشتار زندانیان سیاسی و عقیدتی و روز زندانی سیاسی، به دادخواهی پای می‌فشریم و خواهان آنیم که:

- تعداد و اسامی اعدام شدگان، اتهام آنها و چگونگی محاکمه و اعدام آنها اعلام و فاش شود.

- آمرین و اصلی‌ترین تصمیم‌گیرندگان به قتل عام - بعد از خمینی - چه کسانی هستند؟

- عاملین و دست‌اندرکاران آنها در این جنایت فوق تصور چه کسانی هستند و نام آنها چیست؟

- قطعاً سردمداران رژیم اسلامی هرگونه اعلامی و دادگاهی را در جهت از پرده بیرون افتادن راز این درنده‌خوبی و افشای نام و نشان خود می‌بینند و با این خواستها به جنگ برخوانند خاست. بنابراین بر بازماندگان جانباختگان، زندانیان سیاسی از بند رسته و همه کسانی که شاهد، ناظر و یا حتی مطلع از این جنایات ضدبشری هستند، است که از هر طریق ممکن در افشای جنایتکاران بکوشند.

- باید بر خواست ارسال هیئت تحقیق بین‌المللی به ایران، برای بررسی همه پرونده‌های زندانیان سیاسی و عقیدتی قتل‌عام شدگان سال ۶۷ پای فشرود.

- جمع‌آوری اسناد و مدارک لازم در جهت تکمیل پرونده جنایات جمهوری اسلامی برای برپایی دادگاهی بین‌المللی و محاکمه رهبران جمهوری اسلامی به اتهام جنایت علیه بشریت و وظیفه هر آزاده‌ای است.

زنده باد آزادی - سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی^۱

هشتم شهریور ۱۳۸۰

۱ - متشکل از: حزب دموکرات کردستان ایران - سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)